













۲۵۰۲

۱۱













درجہ اول

۵۱۹۲

حسین نوازی  
مسؤل مخزن

مران  
رقم

۵۱۹۲

۱













اور وانرا پنج اور برشن : واز کار کریمه گناه برشن  
چه آن گرفت مرد اناکا بهاء کند کریمه کم : و آن گناه مرد  
اناکا بهاء کند گناه بن لوهوده : و از اوستان پدا  
کونه تشش گرفت که نه روان گرفت : اند لا اولین فی  
تشش گیر که فی روان گیرد : از چه نون آن فراز  
چه مینو و کیتی ایدون همانا چون در وشته دونه  
یک اورید اکوستانند و یکستان نشاید پس  
باز آن کش و ده که او و پید بوسند نه شاید  
و که پیرانشن اور نکرد : به خرد و استار بر اندر آن  
کیهان شهر شهر و پد کوس پد کوس فرغت : و از هر  
کیش و کروشنه ایشان مردمان ایشان به دانایی  
اویر ترمنیه و پر سید و جنت و اورید : او که دید کو  
کجه اندر ایدون انبسان و همیال اند : اگر نیست  
کو آن کیش و کروشنه و جد رسته و به انکیهان یک  
اند و ایدون انبسان میند فی از و مشن نزدان



مرد بود آن که چه بزدان دین راسته داد فرار و  
 به او یکمان بود کوهر که فی به آن او تره دین اکیسان  
 به هرتش کمان و به هماچم شیوشن ویند  
 پس از آن به پرسیدار و وزیر دین تختاتر بود  
 از دستوران به آن دین دانایر و دین آگاه تر  
 بود و اند پر سید کو او بردارشن تن و بورشن روان  
 تش چه و و بهلیم تر و شان به پیدائی از دین  
 گفت کو از کیتی از مردمان رسد خرد و به کیتی  
 به نیروی خرد شاید راینیدن و مینو چه به نیروی  
 خرد او خویش شاید کردن و این چه پیداکو بهور مرد  
 این دام و هشتن اندر کیتی به آکس خرد و آرد است  
 و کیتی چه و مینو راینیدار به خرد که کزرک سود و ارجمند  
 او خرد به آن آیین دید اندر بهور مرد خدا را مشا سندان  
 مینو خرد سپاسدار بود و مینو خرد پناهی کرد و به خرد  
 و به پختش وایش کرد کو او را مشا سندان و





آنچه دانست که به کار کرب و کنش فرار و تن به نبرد  
خرد خویش شاید کردن و بخشا آواید بودن خوشنود  
مینو خرو و از آن فراز برش مینو خرد کردن بخشا بر  
بوده پس از آن مینو خرد منش و کام آن دانا را تن به  
پیدا نید و ووشش هوش گفت که دوست ستا نیدار به  
از اشع بهلیم آفراده خواهد از من مینو خرد کوت را بنما  
بوم خوشنود برزدان و و مان به کیتی در کشن تن و به  
مینو خرد و ووشش پر سید و و مان از مینو خرد که چون  
شاید خواستن و در کشن و پید بخ تن چه از زبان روان  
و به و خمار روان جدا از زبان تن و به پاسخ کرد مینو خرد  
که کو آن از تو که به همتاک دار و همتاک به ووشش مدد و مه  
چشش سالار و سالار به خدای داری و اندر خدایان  
و کمان فرمان دار و راست کوشش باش و اندر یار  
چو و و و چشم باش و سپهر کی مکن و کت  
و و شرو بی در و ندر هوش نرسد چه گفت ایست

و کبریا



ککسپزکی که از جادوئی و اندر دوزخ هر دوج دوار

و پیش دوج سپزکی کران کناه را دوارش و پس

آز کامی مکن گوت آزدیو نه فریده و به خیر کنی او روزه و

آن مینو اوین نه بهوده **خشمکنی مکن** چه مردم که خشم

کنه ایش کار کرب و نماز و پرستش یزدان فراموش

بهوده و شش همو این کناه و بزد او منشش او فتد اندا

بشستن خشم خست **چوندا** بر من گفته ایستد

بیشش **مهر چه** او پیش بردار او منشش که

اوین بهود و شش خواشش تن و روان او فتد

و رونی مکن **کت** از خویش کنش زبان پشیمانی

نرسد **در شک** او ارون **مهر کت** زندی او روزه نه

بهوده **تنک** را کناه مکن **چه نیکی** و آرایش و انگیر

و پادشاهی و خرد و شایند زنده **کام** کنشش و دوار

به بهینش **و سپه** و کام یزدان بهود

**و هر کت** کار کرب آواید کردن اگر دنی مارید

نیکی و خوبی





زن به کوهر و زین چه آن ده به او دم خست و بستر  
در ایان جوشن مکن کت اندر امر داد و خرد داد و  
مار سفند آستار کران بجهد کشاده دوارشینه مکن  
کت به دوایان و چهار پایان و به فرزندان و زنده  
ایموک مرو کت آستار کران او روان برسد  
از پاریشیار مکن کو به داد دیوان گرفتار نیایی  
و بت آن کناده را دیوان و زرخ نکشند و خشاو  
پمانی بکشید از فرار و نختای خویش خور  
یزدان و دمان بهره کن چت زیدون و زیدار  
اندر خویش کار مهست کرب از خواسته کسان مهر  
کت فرار و نختای خویش اوین نه بهود چه گفت  
ایستد کو که نه از فرار و نختای خویش به ازین  
تیش خور و اوایدون همانا چونکه سر مردمان بدست  
و از مغر و دمان خور و ازین کسان برهمنجار  
پاش چت آن هر سه اوین شاید بودن هم بسته



وهمین و همخوانان • اوادشمنان به دادستان  
کو بخش • اوادوستان به پسندۀ دوستان رده  
او اخیه و ریمرد نور و مکن • و شش به شش چه آیین  
مازار • اواد از دور همباد و مباحش • و شش به سالار  
مکار • اواد سپرک مرد او در پادشاهان مشهور • اواد  
دو شرب مرد پیوند مکن • اوادش لکاه مرد همکار  
و هم تویر مباحش • اواد • مرد پیکار مکن • اوادستوک  
مرد پیراد مرد • اواد • مرد • اواد • اواد  
په سپاسدار اندر بزدان و پشت نیایش و یرش  
و از بایش و آموختار و فرهنگ کردن خشا جان  
او سپار بایش • چه گفت ایستد کو چه بخش • یاز  
به مردمان خرد و ده • و به نام خواستن روان بختن  
را در و ده • و به را بنیدار و کار دایستای بنده منشی  
و ده • و به او استیانی گوشه جاد نکو بر شنیها  
و ده • و به کار رفا تر خشای و ده • و به کس پیش کسای



بودن خواستار و ده و به نیکی هوش مدار سپاس کرد  
 و ده و به خویشتن انیزنگ داشتن پمان کوشنه  
 به راست و ده و به اواج داشتن ایبل و پتیار از  
 خویشتن خویشکار و ده و به پیش خدایان و پادشاهان  
 پمان کوشنه او بهنجس خوب درنجشنه و ده و به  
 دوستان آشنائی منشه دوست و ده و به بهیار  
 خویش کردار سوک و اولاد و ده و لاندوشن  
 همان چو در پیرتنی و ده و لاندوشن کهان ساختار  
 و به و از و ده و لاند کرد کاران سپاس کوشنه و  
 آزاد کردار و ده و لاند هم شمعان بهمت و ده  
 اندر شدرسته پمان خویشنه و تن به کار داشتن و ده  
 و لاند سپاس شناسان کردار و ده و لاند سازان  
 یوکانی و سه و خواستار و ده و لاند یوکانگان و بندگان  
 نیک و اشتاد و بهم نمودار و ده و لاند خویشتن کم رنج  
 داشتاد و خرسند و ده و لاند سالار و مان چو بهی



تعد تران به و تر به شناختن و مان پاذا لشن و و تران

اجمیع شدن کردن و ده و به هرگاه و زمان خویشتن از

کناه پر بهختن و به کبی کار بخشا بودن و ده و به هر روز

مور مزد به دادار و آهر من مرد چیه ار منیدن و

اندر یاد داشتتن و ده و به انار می بهوشن بی بدن

خویشتن شناس و ده این بهادر است و راست

همگونه است بخویشکار و پا و بیروانی از اور بهشت

توار و یو پرستش و دیو یانزد و در بهر بهر چه پدا

کو اگر کینج و از دیزار به و چچست کی خدایان اندران

سه هزاره شیر و هشتاد ماه و سوکیوش که جدید

به بهر بهر از ایشان یک آید که کار کیتی اواج و یراید

و مهران و د و جان از دیست پرستان اندر کشور

به او زنده کنی بهر اید و ن ستمه بود ماد که رستاخیز

تن پسین کردن نشانیست و ده به هموار و کردن کوفه

بخش بخش و کت به نمینوان فرا زرسد به بهیج نیکی



کیتی وستاخ مباحش : چه نیکی کیتی ایدون هانا چولن  
اور په آوساران روز آید که به بهج کوه او از نیاید  
وین کیتی آرای مباحش : چه کیتی آرای مرد مینو و شوو  
بهوده : به خیر و خواسته وستاخ مباحش چت په فرجا  
هما آواید هشتن : به پادشاهی وستاخ مباحش  
چت په فرجام اواد شاه آواید بودن : به آزر م و کر می  
وستاخ مباحش : چه به مینو آزر می نه فراید : به پیوند  
و تخم کزرک وستاخ مباحش : چه به فرجام او ستام اور  
کنش خولش به بود : به زندگی وستاخ مباحش  
چهارم مری اور رسد و نسا سک وی خور و نواست  
اوزین اوقت و انداسه روز و شوان ببالین تن نشیند  
و روز چهارم اندر بهوشام به آواکی سروتن اشو ووی  
و ده و در بهرام هماوند و همبستار در آو و وی و تر  
نوفریزست دیو و نیزست دیو و دوشم کام کردار  
خشم انا کردار خروید و خشن اندا او چه و چه و چه



سهمین که بر او در وندیش مدایش و در  
همیستار آنو پادایشده به اناکامی خشم و خروید و خوش  
و استوار که همو این دام هو پارد و سیر زنداند و میانی  
مهر و سرش و رشن و ترا ز نیدار رشن راست که تراز  
مینوان بهیج کست از راست نکند نه اشوانرا نه چه

در وندان نه خدا یا ترا و نه چه دیو و دان چند و زمان  
به نه و ردید و از رم نکند و آن خدا و دیو و او آن  
خرد تر مردم به و ایستان راست به و ده و که روان  
اشوان آن پهل و دیر و فرسنگ بهمانا آن پهل بهنا  
به و ده و آن اشوان روان آواکی سرش اشو بود و پرو  
وش آن خویش نیک کنش به کنیک کرف او پذیره آید  
از هر کنیک به کیتی بهو چهر تر و ده و آن اشو روان کوی کو  
تو که ماد کم به چه یک از تو بهو چهر تر و ده به کیتی ندید  
به پاسخ به از و آن کنیک کرده کو بهوم بی کنیک به کنش  
نیک به هم یعنی بهوشش بهو کوشش بهو کنش بهو دین







ہست یم ہرگز چہ بکیتی واد چہ ایدون ہو بور و مالشن فی

وہداکن سرش اشوا و آن شور و ان پد واز **د** کو آن

واداز وشت ہست ایدوم ہو بور **پ**س فردوم کام

پہ ہمت **د** و د و دیگر بہ ہوجت **د** و س دیگر بہ ہورشت اور

آرام **د** و چہارم کام بہ اوی آن اثر و شناسی و ہما خوار

اور **د** و شش ہمو این یزدان و لامشاکفندان اور

پدیرہ آیند **د** و سخن و شش پسند **د** کہ چون از ان سیرمند

پیم مند و سانی امان اور آن اسیر امان ایتبارہ

مدعی **د** یعنی ہونشن ہو گوشن ہو گنشن ہو دین **د**

پس ہو رمز و خد ار کوید گوشن مہ سخن و شش پسند **د**

چہ از ان کرامی تن جد او بہ آن ہمکین راہ آمد ایستہ

و شش خورک نماں خستوم آن مید یوزرم روغن ہوش

برید کشر آنا نیا **د** روان از ان سیش اول پھول اش

ستہ **د** و اور رد یو ہوش **د** و شش بہ گاہ ہر و پ

پسند اور نشانی **د** چو آن پدا **د** کو اشونز و گریک پس از



تن و بوی و برشته خستیم از خوششان مینوان بر دانه  
هی آن میبوی زرم روغن بکوش برنده و شش به گاه  
هر و سب پسندیشند و اندامی همی رو شسته به هر و  
خوار استاده او امینوان بر دانه هم رو شسته به گاه  
او در و نه میرد اکش روان سه روز شوان به نزدیک  
نکمار او روز و نه دارد و انگنید که او کوشوم و نوم که  
پناه کنم و همو این گناه و بزه بیش به کینی کرد اندران  
به روز شوان به چشم و بینید روز چهارم و زرش  
دیو آید و در و آید در و ندان به آن و در بند بند و به  
همین تار کشوش اشونید اند و چند و به پول کن  
رش و راست آن روان در و ندان به در و ندان  
کنید پس و زرش دیو آن روان روزان گیرد  
و اما زرمها و چشم کامها او زند و فاسد آن در و ندان  
روان بر و ندان و انگنید و و از اند و شش به گاه  
را که گریه نماید و کس کوشش جان ایتو به گاه



دکشتش چه کوشیدار و در او کز زنده چاره و دش از  
و مان و از چه دیوان کش او فریاد نرسد پیش و زش  
دیوانو میداند و آن ازیر دوزخ کشد و پس کشکی و  
کنیکانی همانا پیره آید کوبید آن در و ندان او دش  
کنیک کو تو که هی کم هرگز چه به کیتی دش کنیک از تو دش  
ترو زشت ترندید و پس بی پاسخ هوش کوبید آن دش  
کنیک کو من نه کنیک به دش کنش تو بهم زشت و  
دش منش و دش کوشش و دش کنش و دش  
دین چه که چه تو دید که برش بردان کردن اکن تو  
نشست هی و ت دیوانی کردن و دیوان و درو  
پرستیدن و کج تو دید که ده مردم سپنج پیر قنار کرد  
و دشمن دادند که از دور فرارید که از نزدیک اکن  
تو تو و ده مردم ترا و انا زرم کرد و دشمن نداده و  
در چه به نیست و که تو دید که داو را راست و پارتین  
و کواهر راست و اولن که در بخش فرار و کج کنش



اكن چه نوشتت هي روت داور ز دروغ كردن  
وت كواهر پدر و غ دادن روت در بخش آوارون  
كفتن دومن هوم دشت و در هخت و در و رشت  
ات منيد و كفت و كرده چه كه من ابريشن بود هوم  
اكت ابريشن ترچه بگرد هوم و كه انا ز رمي بود هوم  
اكت انا ز رمي ترچه بگرد هوم و كه به كاه چشم خواش  
نشت هوم اکت چشم خواش ترچه بگرد هوم  
پس قرد و هم كام به دشت و ديكير كام به در هخت  
و سيديكير كام به در و رشت اندر ز رو و ده و چهارم  
كام پيش كها مينودر و ند و اورچه ديوان دوار و ده  
وش ديوانسوس و ربار پيش كنده كت از  
هور غر و خدا و امشا سفندان و دشت و ديوان و ديوان  
چه متكل بود و كت اور و ريشن آه پس ديوان و ديوان  
تار يك ايا شيد و كت ايا اناي پيش كنم و كنم  
و ديوان اناسي ويني و ديوان كها مينودر و كوشن و كوشن



اوش پسر چه از ان کرامی تن جدا و کن و در و در  
پادایستد پیش هوش بریدر بن تم و در تم از  
خورشنان خورشن به دوزخ فرودایستد آورش  
وزهر و مار و گردم و اور خرفتر به دوزخ و اندر استاخر  
تن پسین به وس اناسی و پادده فراه و این این به  
دوزخ از زانی بهود و فرمست که آنو خورشن شاید بود  
به بود انکو شید همانا مینو آسین خرد او دانا گفت کوات  
به دارش تن و پورشن روانرا پرسید بیم خوبها هوش  
گفت اندر زیند بهی هوش نیک فریز و چه کار دار چیت  
هست مهست راه به دارش تن و پورشن روان  
پرسید و انا از مینو خرد که راد و ده پارسه است پاسپا  
یا خرد یا بنده منشی یا خرسند **پاسخ** کرد مینو خرد  
کو به روان را در و چه هما کینان راسته و اندر یزدان  
سپاسد از و چتن مرد خرد و به هما کار بنده منشی  
و به آسانی تن و پیشن آهمن دیوان خرسند **رو**



پرسید و انا از مینو خرد کو گرفته کدام **دود** پنج  
کرد مینو خرد **دود** هست گرفته را در دود دیگر راسته و دیگر  
نخستودت و چهارم که بنا بر پنجم ها دین یشتن ششم  
پزشن یزدان و هفتم سپنج کاروان کردن هشتم  
هر کس را نیکی آوازیست نهم هجدهم به و مان **دود**  
پرسید و انا از مینو خرد **دود** کو زمین کدام شاد و تر **دود** پنج  
کرد مینو خرد **دود** کو زمین آن شاد و تر کشن مرد اشورا ست  
کوشن منشن پیش **کنند** دود دیگر که مان آتشان پیش  
**کنند** دیگر کشن رمه کاوان و کوسفندان یشتن خفشد  
چهارم او رزید و الوندان زمین اواج او و رز و اواد  
آورند **دود** پنجم که کریت خراستران ارش خند ششم که  
پزشن و رکشن و شبنشن و مان او و بهود **دود** هفتم که  
اویران آبادان **کنند** هشتم که از جیش او و جیش و مان  
**کنند** نهم که بروید ارش بر بهود یزدان و مان  
از زانیان بهره **کنند** دهم که رز و دوشیزشن پیش **کنند**



پرسید و انا از مینو خرد **دانه** کوزین که ام دشرام تره **پاسخ** کرد  
کرد مینو خرد **دانه** کوزین آن پیشید تر که دوزخ بدش خرنید  
ایستید و دیگر کش مرد اشواوی کناهیش **اوز نند**  
سد بگر که دیو و درج هند و راون بدش کنند **ششم**  
که نسا و از یرنگان کرد ایستید **هفتم** که خرفتر کر بست  
بدش دارند **هشتم** که از خویش و مان او خویش **هفتم**  
**سند** نهم که آن آوادان ویران کنند **دهم** که شب و مو  
بدش کنند **یازدهم** پرسید و انا از مینو خرد که **دهشت** چون  
و چند و همیستان چون و چند و دوزخ چون و چند و  
اشوان اندر و هشت و ایستان چه و نیکی از چه **و**  
در وند انرا اندر دوزخ انای و پیتیاره چه **و** ایشان  
که همیستان هند و ایستان چه و چون **دوازدهم** پاسخ کرد  
مینو خرد **که** و هشتت فردوم از ستر پایه اند اماه پایه  
پو و دیگر پایه اندا خورشید پایه **سده** بگر  
از خورشید پایه اندا کو و شان کودادار او و میروا و رشید



و دهشت فردوم همت **دود** و دیگر هجست **دود** دیگر  
هورشت **دود** و اشوان اندر و هشت از زمان و امرک  
و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش و ایش  
و خرم و پر را مشن و پرنیکی **دود** و هر زمان و اده و اده  
و بور سپر همان همانا او پذیرد آید **دود** از هر خوش خوشتر  
و از هر بور بور تر **دود** و شان از بودن به و هشت کسیر  
نیست **دود** و شش آن شستن و روشن و ویش و  
را مشن او از بدوان امشک سفندان اشوان اندا امر  
و هر روشن **دود** همت تکا نرا پد اکو از زمین اندا استر پد  
و بی سیر ما و کرمانا شان تش که پیتیاره نیست **دود**  
دوزخ فردوم دشت **دود** و دیگر دژ هجست **دود** دیگر  
دژ هورشت **دود** و چهارم کام در و ند مردم و آن تار یک  
تم دوزخ **دود** و شش فراز او از بد یک اهرمن در  
نیم **دود** و شش اهرمن دیوان افسوس و زیار ایش  
کن **دود** کت از بور فرد و امشک سفندان و و هشت



هو نور هورم چه مشکربو دکت اور ویش ایل دورخ  
تاریک او اسیده کت ایما انای لیش کنم و نیا مرزم  
و دیر زمان انای وینده ووشش پس پاده فزه و انای  
کونه کونه پدش کنده و هست وانا کوپه سرد رایدون  
چون آن سرد تم به و و فرو هست وانا کوپه گرمی ایدون  
چون گرم تم و سوز اتم آتش و هست وانا کش آن  
حرکت رایدوم خورانیند چون نسک استخوان و هست  
وانا کوپه کند رایدون کوپه ریزند نیفتد و هموارشان  
تاریکی ایدوم همانا چونکه پست بشاید گرفتن و  
پرسید وانا از مینو خرد و کوهور مردان دام و همش  
چون به چه آیین دادوش امشاسفندان و مینو خرد  
چون و به چه آیین تاشید و آهر من در وند دیوان  
و در جان و اورچه و شود کان چون و شود داند و  
هر نیکی و وتر او مرومان اورچه واما ن چون رسیده  
و تش و نخت البسته و ردیندن شاید بماند و پان

به اضمید





کردمینه خرد کردار داره و مردان دام دهشن و امش<sup>ن</sup>  
مینو خرداران خویش<sup>ن</sup> و پنه<sup>ن</sup> و پنه<sup>ن</sup> و زوروان  
اکنار برهمنید<sup>ن</sup> ابراهیم زوروان اکنار از زمان و امرک  
و اورد و اشویش<sup>ن</sup> و ابولیش<sup>ن</sup> و اپیتیار و اندا هم<sup>ن</sup> و  
همچکس<sup>ن</sup> بستن و از خویشکار او ادشاه کردن توان<sup>ن</sup>  
و اهرمن در وند دیوان در و جهان اورچه و شودگان از  
کون مز خویش<sup>ن</sup> و شود<sup>ن</sup> و ش<sup>ن</sup> نه هزار دستان به زمان  
اکنار او اهور مرد جهان کرد<sup>ن</sup> و اندا بوند بودن همچکس<sup>ن</sup>  
ور دیندن و وتر کردن توان<sup>ن</sup> که نه هزار سال بوند بود  
آهرمن بی آسار هید و کسوش<sup>ن</sup> و شوش<sup>ن</sup> به او دند<sup>ن</sup> و هر  
و زوروان اکنار و مینو و ایستان که به همچکس<sup>ن</sup> فی<sup>ن</sup>  
در و جند و بخت و لغو بخت<sup>ن</sup> و هو این دام دهشن آهرمن  
و پراورمی از یک دیو به او دند و همار دام دهشن بهور<sup>ن</sup>  
اپیتیار ایدوم<sup>ن</sup> اواج بهود<sup>ن</sup> چون آن لیش<sup>ن</sup> به فردوم<sup>ن</sup>  
برهمنید و داد<sup>ن</sup> هر نیکی و وتر او مردمان و اورچه دام<sup>ن</sup>



مینه پنهان و دوازده ساله و آن دو اینده  
اختر به دین دوازده سپاه و دوازده است هور مرد گفته  
ایستند و آن هفت او اختر هفت سپاه و دوازده است  
اگر من گفته ایستد و هر و سپ دایم و دشمن او هفت  
او دختران ترویند و مرگی و هرانای او اسپارند و  
چون ایشان دوازده اختر بر هینا و راینه و کیهان باند  
و هور مرد نیکی کامه و هر که چه انانی نه پذیرد و نه شهید  
و اگر من انان کامه و تش چه نیکی نه میند و نه پذیرد و  
هور مرد کشن کامید به دایم آهر من و آهر من چه  
کشن کامید به دایم هور مرد و ردنیدن توان و باید  
توان و ردنیدن کو به فرجام کار هور مرد زیان نه به  
چه به فرجام فیروزگر هور مرد خویش چه پیدا  
کو هور مرد جم و فریدون و کهوش اخوش داده اند  
و اگر من ایدوم و دیند چون آشنای و آهر من  
هور مرد و افراست پاک و اگر سکر ایدوم سهریت



کواکبش میمند و اور مرد و همسود را بدوم و روینند  
چون آن پیدا **د** پر سید و اما از مینو خورد **د** کوا از کشور او  
کشور شاید شدن یانه و آسمان از چه کوهر کرده ایستند  
و کمیرش آواند زمین چون بچه آیین **د** پاسخ کرد  
مینو خورد که از کشور به اور کشور به فرخوانی یزدان یا  
فروان دیوان انا شدن نشاید **د** و آسمان از کوهر خوانا  
کرد ایستد چون اما است چه خوانند **د** و کمیرش آواند  
زمین ایدوم چون خون اندر تن مردمان **د** پر سید  
دانا از مینو خورد کوهر من در وندوشن دیوان و و شودگان  
اوا هو مرد و اما شکفند ان تشن چه آشته و دو شام  
یک اوا دود بودن شاید یانه **د** پاسخ کرد مینو خورد  
کوهر من مربوطن نشاید چه آهر من مید وخت و دمنید  
وشن کار خشم و چین و انا شته **د** و هو مرد اش  
منید و شن کار کر به و و هی و راسته **د** و هر تش  
و زد و نیدن شاید بکوهر نیک و و دانندیشد و کند بکوهر





۱۵  
بنیک پیش چه اچار و و تیره و کوهر و و  
و در دین نشاید بهور مزد بنیک کوهر را بهیشت  
در وجبی نه پسندد و آبر من و د کوهر را بهیشت و  
نه پذیرد و شان ایرایک او او دوشش چه باشد  
و دوشارم بودن نشاید بهیشت پر سید دانا از مینو خورد  
کو خورد و یا خرد پاسخ کرد مینو خورد کو خوردش و بهر  
او او به خوردن و ارشش و خردش خوردن او او به خردش  
پر سید دانا از مینو خورد کو چرا خیر مینو آید و م راست  
آن کیتی آید و دروغ بخت استند پاسخ کرد مینو  
خرد کو خیر کیتی بهین دوشش آید و راست بخت استاد  
چون آن مینو کو دادار بهور مزد همو این بنکی به این دام  
و دوشش او بن مهر و ماه و ایشان دوازده اختر از دین  
دوازده سپاه و دگفت استند کرد و ایشان چه راست  
و سزا به بختن را از بهور مزد پذیرفت و پس آهرن  
آن بخت او اختر چون هفت سپاه به آهرن گفت

ایستاد **پیر** و شوقین و بستن و آن یکی از دامان هور مرد  
چو **پیر** مهر و ماه و ایشان دو از ده اختران داد و هر  
یکی ایشان اختران به دامان هور مرد بخشند و ایشان  
او ختران چندشان توان ارش اپند و به او برور  
دیوان و درو جان و وتران دهند و خیر مینوایران  
راست چه هور مرد او ابروست اینزان و امشاسفندان  
به آیتباره اند کوشش او آبر من و دیوان و آمارا چه روان  
مردمان به راسته کنند و کوش کر به ویش کاه به وشت  
و کوش کر به و کناه اکین راست کاه به همبستان و که  
بزه ویش اکش راه او دوزخ **و** پرسید دانا از مینو  
خرد کو چرا که کاوان و کوسفندان و موروان و وایندگان  
و ما هیکان یکیک به آن خویش دانش سزانا دانش  
مندهند و مردمان اند ایشان آموختن او رنی برند و  
وسن ریخ و خربین پیش بکنند وایشن مردمی یافتن  
و دانستن توان **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو مردمان





پهین و منشنه ایدوم دانا بود داند کوشش  
کرداکی شان پاداشن کره و پاده فراده بزه  
چشم دید و تش و تش خیره از مردمان نرفشته  
و پس آهرمن دروند پاداشن کره و پاده فراده کنده  
اور نهمنید کوا از براناسی کجسته کنده رونده دلمان  
هورمزد کرد چهار تش او بدتر و کران تر کش کره  
و کنده پاده فراده و منشنه مردمان و فرجام کلاه به نهمنید  
و نیمم چم راوس کش و کروش و او ارون اندر کیهان  
روا کرد و مردمان ندانستن و کار کره را به کسان وین  
کره و پاده و و دادر داشن آموزشن به کش او ریودالیتد  
دینام چست آن کش پادپا و نذر کش پادشاهی اوا  
هرد به آن یک خداسی و پادشاهر کشتا پشاهان شاه  
کش دین درست و راست به کوشن دادله هورمزد  
او یگمانها او اهرمان دانستن را از ایزد ارتشت غما  
فان پیرفت که هر آیین خیر کیتی و مینوازدین و ده مازدین



روشنی و گویدار و اکمان پیدا هید اینا هیچ کوشش نیست  
که ~~بهر کشتی~~ و مینواید و م کو و زار و ده روشن پیش  
شمار بیدارتن و آلتن **و** پوش و نیافتی را خست  
و پچید او ان هند کوشان کوشش بن او میان و فرما  
او بر همانا **و** پرسید و انا از مینو خرد **و** کو پناه کدام پشت تر  
و دوست کدام **و** و نامبر دار کدام **و** و را مشن بار  
کدام **و** و انا خواسته کدام خوشتر **و** و را مشن از هر مشن  
فرزتم کدام **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو پناه ایزد و پشت تر  
**و** و دوست براد نیک **و** و نامبر دار فرزند نیک دین  
بردار **و** و را مشن بای زن نیک هویم **و** و خواسته  
آن **و** و خوشتر که از فرا پرونی اندوخت ایستاده  
او کار کرب خور و داری **و** و را مشن از هر مشن  
فرار تر شد رسته و او ی پچی و خسرو بی واکشهی  
**و** پرسید و انا از مینو خرد **و** که در پیش **و** و یا توانگر بار  
پادشاه **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** که در پیش به فرایم





۲  
په کو تو انکر از خیر کسان چه گفت ایست که  
از میستم کس بهر کش منشن و کوشش و کشت و کشت  
به کار یزدان دارد از هر کار و کر به مردمان اندر که  
کنند او چه داد با بهر اندر بهوده و چه تو انکر و س خواسته  
مرد که خواسته نه از فراهرونی کرد ایست که به کار کر به و  
اشوداد خیزین کند اکشن کر به خویش نه بهود چه کر به  
او رخویش که از نش اپرد ایستد و او روس خواسته که  
از فراهرون تخشای اندوخته ایستد و او را کار کر به و  
راکش خور و دارد و آنچه از نش و نه نیست چه آن بهلیم  
آواید داشتن به او روس خواسته مرد کشی خواسته  
از فراهرون تخشای اندوخته ایستد و او را کار و کر به و  
راکش خور و دارد آن مه و بهلیم تر و آنچه پادشاکر  
را کو بنده کو و بهو پادشاکر و به کشورش پادشاه هر ده  
چه داد او را و مرد پانائی کرد او را و پادشاکر  
و بهر من در و ند و کش پادشاکر به پتیاره بهو پادشاکر

دادار است و پادشاه آن بهود که شهر آورد  
و ایشان را درست دارد و این راست دارد  
و در و این آوردن سپوز و آتش  
خوب دارد و پیش یزدان و کار کرب به رود دارد  
و در ایشان یارمند و جاد نکوی کند و دین به مازده  
راتن و آنچه خویش جان به او سپارد و اگر هست  
کس که از راه یزدان بایستد اکش و پراشن پیش  
کردن فرماید و شکر قرار کند و اوج او راه یزدان  
آورد و از خواسته اش هست بهر یزدان و از زانیا  
و کرب و در ایشان بخشد و تن و روان را به او سپارد  
پادشاه به آن آیین هتاک یزدان و امشاکند  
گفته است و دش پادشاه آن بهود که داد و این  
راست فرار و ن و شود و ستم و ابر و است  
اندر کار آورد و خیر مینو و شود و کار کرب به آن پیش  
سود دارد و کفر مردم از کفر کردن اوج دارد و پیش

بسم الله الرحمن الرحیم







فرموده و زند تر بهود و از جور دایان کند م  
و ده گفت ایستد چه در جور دایان است و از چه  
آوستا اکش نام پدر جور دایان پیدان و از میوه  
خرما و انگور مده و ده گفت ایستد که نان فی مایستد  
میوه را درون آواید بشتن و که میوه خرما یا انگور  
بشت هر میوه شاید خوردن و که آن نه مایستد  
آن میوه آواید خوردن بشته ایستد و می را پیدان  
کو کوهر نیک و در پی می او سدا می شاید بودن و می  
مرد اندر خشم خورد مرد اندر ورون اواردون پیدان  
پیدان چه که خشم خوشتاود و دش خویشتن بهویران  
توان به و می و که ورون خواستاد و دش خویشتن  
ویراستن توان به خرد و که می خستاد و دش  
خویشتن ویراستن توان به کوهر به و زروستن نه آواید  
چه او نیک کوهر مرد که می خوی دایدون همانا چون  
جام زرین و سیمین اند چند ویش افروزند پاکت و



بوشتر بهودن منشن و کوشن و کنش  
واند زن و فرزند و همیاران و دوستان چرو و تر و شیرین  
تر بهودن و د کوهر مرد که می خورد خولشتن از پمان فرد  
میسند و دارد و او ا همیاران نور دبرد و خیر نماید و افسوس  
و ریا رکند و وه مردم ترکند و زن و فرزند و بنده و  
پرستار خولش میشد و هور و اخم و مان و شود و داشته  
بیرد و انکاشته اندر آوردن و بهر کس به پمان خوردن  
می هشیار آواید بودن چه از پمان خوردن می آن انچه  
نیکی بوش رسد چه خورشن کو مارده و آتش افروزده  
و بوش و ویر و تخم و خون افراید و پیش پوزان و کور  
افروزده و تش فرموشت یاد کند و زهی منشن کا  
گیرده و ونیشن چشم و شنوشن کوش و گفتار رهنروا  
افرایده و کار کردن و راینیدن آواید روا تر بهودن و  
خفتن گاه خولش خفته و سبک آخیزده و تش آن بهر  
خبر و بی تن و اشع روان پند چه و مان اور رس

و در آن فرقه نور آن اندام پوشش پیدا نمود  
چش خرد و گوش و دیر و تون و خون خا<sup>خ</sup>ه و  
ویار اند و ز د و کون و دند و زور و پتوی خا<sup>خ</sup>ه و  
نماز و ستایش بزدان فرموشست بهود و ویش  
چشم و شنوشن کوشش و گفتار بر بیزوان کم بهود  
و خرداد و امر داد پیش<sup>خ</sup> و پوشیاسب کام و رزد<sup>خ</sup>  
وشش آن کردن و گفتن آواید اگر دکاند و به دشوار  
خفت<sup>خ</sup> و احسها آخیر و آن بهر اخویشتن و زن و فرزند  
و دوست و خویشاوند پشت و دو شراب و مستاو<sup>خ</sup>  
ماند و دشمن شاد و بزدان ازش نه خوشنود و دوش  
دو شد و بی و تن و ز و ندر او روان رسد<sup>خ</sup> و از پدموز<sup>ن</sup>  
مردمان پدموزند دارند و به تن فرنیاک به روان پنبه  
و د<sup>خ</sup> ایرا چه فرنیاک از خرفستر بهود<sup>خ</sup> و پنبه فرورش  
از آو و رولیش از زمین و پیچیر روان مسوده و  
از چند گفته ایست<sup>خ</sup> پرسید و اما از مینو خرد که کدام

آن شاعر



آن شاد را زد و شرامی و دتره **پاسخ** که **پاسخ** کرد  
گو که خواسته از بزه انداخته است و ویش بدش  
شاد بود اکش آن شاد را زد و شرامی و دتره **پاسخ**  
پرسید و انا از مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
پیش آوردید منیدن آن کمتر منند و ویشش کیتی  
و مرکی تن و آمار روان و پیم و ورخ **پاسخ** کرد  
مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا از مینو خرد **پاسخ**  
پرسید و انا از مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
و دتره **پاسخ** که **پاسخ** کرد و مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد  
ز پوستن از مرکی و دتره **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
و خوش کیتی آوردید و کش را مشن و خوش کیتی  
و کش پیم و مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
پرسید و انا از مینو خرد **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
و چه زیاده کار تر **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا  
پیش و هم پرس **پاسخ** که **پاسخ** کرد و انا

نیم پس او اسپرکان و دشمنان  
زیانکار تر **چند** سید و امارت میخورند **کو** کیتی آرای و  
مینوش و مرد فرجام **چه** و او سوکرم مرد فرجام **چه**  
و اخویشکار مرد فرجام **چه** و خینور مرد فرجام **چه** و  
اسکهن مرد فرجام **چه** و مید وخت منشن مرد فرجام  
**چه** و تر منشن مرد فرجام **چه** **پاک** کرد مینوز  
کو او کیتی آرای مینوش و مردانند **پاد** فرار سدوش  
ایدوم تواده **بید** چون آتش و خشنکش او او رسد  
او را فسوکر مرد بتن و روان خردنه بهود و هر باز که  
ز فراد **کند** آتش در وند **افرا** **اید** و شس هر دج تن  
ایدون مهان بند کش **بیچ** و **هی** او و تن نه **هلند**  
و **ان** ر **باز** و **تر** **ان** **ستایش** **کنند** و شس **پیتی**  
تن و **شرو** **ب** **پ** **مینو** **رو** **ان** **در** **و** **ند** **بهود** **و** **ش**  
اند **د** **وز** **خ** **پاده** **فراد** **کر** **ان** **کردن** **را** **به** **او** **ر** **دج** **افسو**  
او **سپارند** او **دج** **هر** **پاده** **فراد** **افسو** **سی** **و** **ر** **پاد** **ر** **ش**

کند



کنند و اخوی شکار مرد جد چه از در و نذر و ...  
اناسی و مرکی اور رسد و شش از آن در خوشی زاید \*  
او ز حینور مرد پهل به روان کرانتر کو اور در و نذر  
به دوزخ زیرا چه خین به پیوند رود و هر گناه ویرا  
و د شاید کو خین چه خین به پیوند بماند و هست که  
اندا فر شکر د پیوند چه از او یژه دین روشن و  
پیدا کو انیر راروم ایکان و ترکان چه او ایرانکان  
بن از خین بود ایشان به او زدن ایرج زاده و اندا  
فر شکر د پیوند اور اسکا هین مرد کرد انزانی  
تم از مردمان گفت ایستد چه از آن دین پیدا که برادر  
اور مرد اور اسکا هین مرد را جور دای را بر بنید و اور  
اسکا هین مرد را اکش شش زیوش به دهمش نشوداد  
نه دهمش و شش اسپیچ و پد بر قمار نکند زیرا چه  
آن خوشین مرد اسکا هین خورد از او اونی و ادایست  
خورد و شش اسکا هین و ادایستان خورشنه راتن



روان دروند **یهود** و اورمید و خشتش

مرد به و مان ایدوم و دروند چون به و تران و به خیر میند

و کیتی چه به یرش و از بالیش و پرستش و زردان و زرد

وشش آن بهره را یزدان و از بالیش کند کم به یرند و

یافت چه خواهد هوشش کم دهند و به دمان و مان همواره

و شروب و شش روان دروند **یهود** و اوراتش

مرد دوست اندک و شش دشمن و **س** و دشمن چه

اورکس و به یرش چه یزدان را کند تر منشن کم به یرند

و یافت خواهد کم دهند و و شش اندر دوزخ پاده فراه

روان کردن را و درج تر منشن **اسپارند** و درج چه

تر منشن کونه کون پاده فراه پیش کنند **آساید**

پرسید دانا از مینو خرد **کو** به بخشای خیر و خواسته کیتی

دست شاید کردن یا نه **و** پاسخ کرد مینو خرد **کو** به بخشای

آن نیکی فی برهید ایستد و خویش کردن **بمشاید** و به

برهید ایستد بخشای را می رسد بخشای کش یزدان



فی او ابکیتی اور بر فی پسچہ و بہ تر از او آید  
دانا از مینو خرد **و** کو بہ خرد و دانائی او ابرہ کو خشن  
شاید یانہ **و** پاسخ کرد مینو خرد **و** کو او اچہ تکی و زور  
دو دانای پس چہ او ابرہ کو خشن نشاید چہ کہ  
برہنشن بہ تکی یا بہ چتری فرا زرسد دانا بہ کار و پاوان  
بہود و دش دانا بکار آگاہ بہود **و** و در دل دلیر تر بہود  
و دلیر تر و در دل بہود **و** و خشا اسکا ہن بہود و اسکا ہن  
خشا بہود **و** ایدوم چون بہ آن تشن برہنید ایستند  
و مان پیش اندر آید و اور ہر تشن بسوزد **و** پرسید  
دانا از مینو خرد **و** کو یافت خواستار و گرفتہ و برینہ دار  
و از رانی را یزدان و فردمان دید چہ تشن بخشند یانہ **و**  
پاسخ کرد مینو خرد **و** کو بخشند چہ ایدون چون کویند کو  
بخت و بغوخت **و** بخت آن بہود کہ از فردومی بخت  
ایستند **و** بغوخت آن در چہ بخشند **و** بیزدان آن  
بخشن ایزاکم کنند و مینو کم پستانند **و** چہ اہرمن درون



پیر هفت او اختر خواست و او رجه هر نیکی کیتی و این  
وار از انبان ابرند و او روتران و انما از انبان او برتر  
بخشند **و** پرسید و انما از مینو خرو **و** کوزر توانگران  
که در ویشتر **و** از در ویشان که توانگر تر **و** پاسخ  
کرد مینو خرو **و** که از توانگران او در ویشتر که به آن اش  
هست نه خرسند ویش بودن تش را بیمار **و** **و**  
از در ویشان او توانگر تر که به آن مایست خرسند ویش  
بودن تش را نپندیشد **و** پرسید و انما از مینو خرو **و**  
کو کور چشم و دتر با کور دل و دش اکاه و دتر با و دجیم  
پس کرد مینو خرو **و** کوا و کور چشم چشم کش شناس  
تش هست و آموزش کند به درست چشم دارش  
و او درست چشم کش دانش تش نیست و آنچه اش  
آموزند نه بدید اکش آن از کور چشم و دتر **و** دش  
خیم **و** کور چشم اکاه **و** چه دش خیم جدا از دلیستان از  
کشش بستن توان **و** دش اکاه مرد اکش همو این



کام و نستم و ابر ه پرسید و اما از مین ه ه  
مردم از کیومرد و آنچه از بوشک و چش و خدا یان  
و ه و دان اند و در کشتا سبب انشا د ایدوم  
کردار بود و اند و شش آن از بزوان و شش و نداد  
و نوبست آن اندر بزوان انسا پس بوده اند و هست  
چه که اویر انسا پس و مهران و برج و کنه کار بوده اند  
اکن ایشان جد جد چه نیکی را داده اند و شان بر سود  
ازش چه رفت ه پاسخ کرد مینو خرد ه کو آن ایشان را  
نیکی باپ و تر بر سر آگاه باش ه و بدان چه کار  
کیهان همو این بره و زمان و و جز برین ه و کرد  
هست زور و ان و پا و شاه و رنگ خدا چون اندر  
او کام او کام ه و هر کراخت ایستد چون آن آواید  
بدن او رسد چون از چه هم پوند ایشان پیشگان  
و در دیند که او دم آن نیکی از ایشان و دام بود  
آواید بدن ه ه چه از کیومرد سود آن بود که فردم

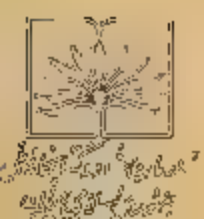


اینها را زور و اوزار کردن تن خویش مهستانها  
او آهین **ه** و دیگر سود آن بود که مردم و بهاء فروش  
فرشکر داران اشوان نران و ناریکان از تن او را  
**ه** و دیگر آن سود که او از شست چه از تن او برهنید  
و از هوشنگ شداد سود آن بود که سه بهره دیو ماندر  
کیهان مرد چندی از گوهر بی اوز **ه** و از طهور است  
بهوست سود آن بود که شش کجسته کند و در دند سال  
پیاد داشت **ه** و هفت آیین نوی دیو را در و روند  
به نکان داشت به او رسد آورد **ه** و از بهر شمشید  
و نیکان سود آن بود که ششصد سال و شش ماه و  
شش روز و روز امری به همو این دام و دهنش داد از  
او روزه به و نیاید و او در و از زمان و اختیار کرده  
**ه** و دیگر آن سود که شش و رجم کرد که آن واران  
ملکوسان بهود چون به دین پیدا گو مردم و او را دام  
و دهنش بهور مزد خدا از فریبست به افسرید و پس آن

در حکم



و در جگر و در یک شایند و مردمان و کوهستان و  
و در همش و در دار و در مردان و در سپاه و کیهان  
او را چو آرایند و سدی که سود آن کوپان کینان و  
دشمن ده و در دنیا هر من هو پار و استاد از اشکم او را  
آورد و از از دماک پور اسپ و از کجسته افراسیاک  
تور سود آن بود که اگر دار و در مردان و پور اسپ و  
افراسیاک فی مدی الکن کجسته کنا مینوان خدای به او  
خشم داد و او که به او خشم مدهی اندر استا خیر  
تن پسین نشایست هیدارش بستن ایرا چشم  
تن مندر غیبت و از فریدون سود آن بود چو آن  
و بستن از دماک پور اسپ ایدوم کران کناه و دش  
بنچه و سس مازندر دپوزد و از کشور خرت پروان کرد  
و از منوش چهر سود آن بود کوه سلیم تور اش نیاک بود  
چو خین ابرج به او زد و از پیاری کیهان او را چو درشت  
و از پشخوار انداین دوزخ حور و سمار و افراسیاک



کردار و انداز اسبهاک اواج گسترد و او خویش از آن  
شهر آورد **و** و از کی تو او سود آن بود که اندر بزرگان  
سپاسدار بود و کشن خدا سی خوب کرد و پیوند و بخت کیا  
از او را اواج رفت **و** و از سام سود آن بود که کشن  
مار سر و دند و کرک کبوت که پنهانچه خوانند و دیو آوی  
کنند رقب و مور و رکک و دیو و یادانی بی اوزد و بخی  
وس کار کرز رک و از جند تر کرد و وس پتیاره از کیهان  
اواج داشت **و** و که فریست از ایشان پتیارگان  
یک اواز مند هی رستاخیز تن پسین کردن نشایست  
**و** و از که خوش سود آن بود که چون کی سپا خوش از  
تن او بر بنیت **و** و بخی و وس کردگان از کشن رفت  
**و** و از سپا خوش سود آن بود چون زایش کیخسرو  
و کردن کنکد **و** و از کیخسرو سود آن بود چون اوزد  
فراسبهاک و خندان اوزد و یزار پیر و رجعت **و** و یزار  
کنکد و رست آراستار سوسه کشی پرویز کرد رستاخیزش





دېه تن پسین یار اورا وه توان کړون ~~خوځېدنه~~ <sup>کېدنه</sup>  
سودان پوځش خدای خوب کړو داندېزدان سپار  
بودو دین پدېر قمار کی کشتاسپ از تن او برهن هست  
واز کی کشتاسپ سودان بود چون پدېر فتن و لشتن  
دین وه ماز دینان په بکان او از اینور کوشن  
دادار هور مرد و او کی چنیدن و شکستن کالبد و لوا  
و درو جان و رامشنه دآسانی او و آتش و هروپ  
یزدان مینوان کیتیان پناهید و دمان و از رانیا  
په آن فرارون کام و آن خویش شیمش و شنایش  
و دشمن دابر اور مرد او امشکافندان و پیشین  
و زش اهرمن و ش و سودکان <sup>پرسید</sup> دانا از مینو  
کوکه و اخون تر و که په پیر و تر و که په سخا و تر و که دشنام تر  
و که انومید تر و که تیز تر <sup>پاسح</sup> کړد مینو خرد که هور مرد  
خدار و اخون تر که تانه هزار سال اناسی په داما و خوش  
از اهرمن و روند و بند پس چپتی په دایستان و اخنی



آگاهی از سیر و نیروی تر و نشن مردمان به تیر  
 و روان اشوان شاد تر و روان در وندان شوش  
 تمام تر و انومید تر و پرسید وانا از مینو خرد که به  
 نگرش تر و پانا ترا واید داشتن و پاسخ کرد مینو خرد  
 کورید یک اورنای وزن و ستور و آتش پانا تر و نگرش  
 ترا واید داشتن و پرسید وانا از مینو خرد که کوزند  
 کدام و در و به خرد که اسپندش تر و پاسخ کرد مینو خرد  
 کوزندی او و در که به پیم و مید و خست و زیود و به خرد  
 او اسپندش تر که به مینو فی کروید و کیتی آراید و پرسید  
 وانا از مینو خرد که کو آسروان و ارشستاران و و استریو  
 جد و خولش کار چه و پاسخ کرد مینو خرد که کو آسروان  
 خولش کار بر دین خوب داشتن و یرش و از بایشن  
 یزدان خوب به نگرش کردن و و جز و دایستان و آیین  
 چون از او پژه و دین مازدینان پیدا راست داشتن  
 و مردمان از کرب و گناه آگاهانیدن و راه و بهشت و



همچون پیر از دوزخ نمودن و وارثیت او را به خویشکار  
و دشمن نردن و شهر و زمیند خویش او می پیم و آن  
داشتن و و استر بوشان خویشکار روز و آبادان  
کردن توان سامانها و کیهان پدیدین و آبادان  
داشتن و رسید و انا از مینو خوردن و کوهنوشان  
پیشه کار این خویشکار چه پاسخ کرد مینو خوردن و پیشه  
کاران خویشکار این کو آن کارند دست هوش  
فی برهند و آن دلند خوب به نگرش کنند و مرد و دانا خواهند  
چه که آن ندانند به کردن فراز کنند هست که آن کار تواند و  
اگر بهود و که و سن چه آتی مرد که خار خویش نشود کنند  
اکنون چش آن کنه او بن بهود و رسید و انا از مینو خورد  
کو خدای کدام و دتره کو سالار کدام و دتره دوست  
کدام و دتره و خویشاوند کدام و دتره وزن کدام و دتره  
و فرزند کدام و دتره و شهر کدام و دتره پاسخ کرد مینو  
کو خدای آن و دتره که شهر او زیم و مردمان او مرست



در پشتن شران و سالار آن و دترکه به خرد و اندر  
کرد کاران اسپاس و اشاکردان نه یار و جاد نکوه و دوست  
آن و دترکه پیش و ستاخ بودن نشاید و خویشاوند  
آن و دتر او به استوان نه یار و زن آن و دتر که او  
به رامشن زیوستن نشاید و فرزند آن و دتر که نه نام  
بردارد و شهر آن و دتر که به نیکی و اور بهی او کامی اندر  
زیوستن نشاید پرسید و اما از مینو خرد که دادار هور  
تسج چه آن دهمشن داد کو آهر من پیاده بهوش بودن  
توان پاسخ کرد مینو خرد کو او خردمند و خرسند مرد  
پیاده بودن کم شاید پرسید و اما از مینو خرد که چندان  
مردم به توانگر و چندان به درویش آواید داشتن  
پاسخ کرد مینو خرد که این اند مردم به توانگر آواید داشتن  
یک آنکه پر خرد بند و دیگر کشش شد رست و او رستم باز یوده و  
سدیکه به آن مدایستد خرسند چهارم او کشش برده فرایرد  
یار و چیم که چشم بزوان و هیزوان و مان خسروب

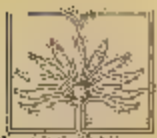




هشتمش کشتن او را بن یک اویش و چون آمد زینان  
هفتمش کشتن تو انگر از فراهرونی و آن اند مردم به درویش  
دارش بن یک آن کشتن خرد نیست و دیگر کشتن تنی  
درست و دیگر کشتن به بیم و امید و خست زیودن چهارم که  
بخویشتنی بادشاه و پنجمش بره نی یار و ششم که  
بچشم بزدان و بهیروان و مان و شروب و هفتم که کوش  
پرو فرزند پوند نیست و رسید و انا از مینو خرد کوکناه  
که ام کرانتر پاسخ کرد مینو خرد که از کناه باز که مردمان کنند  
کون مرز کرانتر و دیگر که و هیفت و و و نید و دیگر که  
مردا شو او زنده چهارم که خیتودت و شود و پنجم که  
ستر اینیدار شکند و ششم که آتش و برام او زنده  
هفتم که پور او را زنده و هشتم که از دیست پرستند  
نهم که به هرش کروید و پرستیدن کامد و دهم که تشاش  
به نکا به دار بر پرفت بخورد و نگرای بهود و یازدهم که  
کنا به کار را او ستام او دروغ کند و دوازدهم که کار



کنند به انساب و اداد و خورده سیزدهم که زندیق  
کنند چهاردهم که جادو و سی کنند پانزدهم که آسمو کن  
ش شانزدهم که دیوانه کنند هفدهم که دزد و ریا و زاهد  
کنند هجدهم که مهران و رجبی کنند نوزدهم که خین و در  
کنند بیستم که تش کسان او خویش کردن ستمی کنند  
و بیست و یکم که مرد اشو پیشه و بیست و دوم که سپر  
کنند و بیست و سوم که ترمنش کنند و بیست و چهارم  
که اوزن کسان شهوده و بیست و پنجم که انساب  
کنند و بیست و ششم که دروغ و اناناشه گویند و بیست و  
هفتم که به آن خرید و در دتش آخر کنند و بیست و  
هشتم که رامش از آزارش و بان و بیست و نهم  
که کلاه به رانیش و کرب به روز سپور دارد و سی  
که به آن نیکی اش به کس کرد او خوش بود و پارسید  
و اما از میو خورد که مردمان چند راه و بان کرب او  
و بیست و یکم که پاسخ کرد میو خورد که فردوم کرب را و زو





دیگر راسته **۴** سه یکر سپاسد از **۴** چهارم خرگشته **۵** پنجم  
نیکم کردن آواستن به ومان و دوست بودن هر کس **۶**  
ششم به آن او یکمان بودن که آسمان وزین وهری  
و مینوازدار اور فرد **۷** هفتم او یکمانی به این کو **۸**  
هماناسی و پیارده از آبرمن در وند **۹** هشتم او یکمانی  
به رستاخیزتن پسین **۱۰** نهم که روان دوشارم را خستود  
کنده **۱۱** دهم که ستر را بینده **۱۲** یازدهم که نوار بین تخشائی کند  
دوازدهم که به آن آویزه و ده دین مازدینان او یکمان  
سیزدهم که به خراور هر کس به چشم بود **۱۴** چهاردهم  
که به چشم ومان خوابد و خود چه به و می و اندر ومان ویند  
پنجم بود **۱۵** پانزدهم که دوشارم ومان خواهد **۱۶** شانزدهم  
که خین وود دوشارمی از منشش دور دارد **۱۷** هفدهم که  
ار شک آوارون نبرد **۱۸** هجدهم که ورون کامی نکند **۱۹** نوزدهم  
که انامشته او اکس نکند **۲۰** بیستم که پیش و در دو خریدیش  
نبرد **۲۱** و یکم که خشم او تن ندارد **۲۲** و بیست دوم که

نیک را کنا دکنده ویست سیوم که اسکا هنی را بوشیا  
 کام نور زده ویست چهارم که پیزدان اولیکمان ویست  
 پنجم که به هست و هشت و دوزخ و آمار به روان و خوار  
 به و هشت و اناسی به دوزخ اولیکمان ویست و ششم که  
 از سپهر کی چشم ارشکے خویشتن به پیزده ویست هفتم  
 که خود نیکی کند او چه کسان افرا و نیک دهد ویست و ششم که  
 دمان یار و وتران همیال بوده ویست و ششم که از فریو  
 خود دوش خویشتن به پیزده ویست ام که دروغ و اناس  
 نکوید ویست و یکم که از مهران دروچی خویشتن سخت به پیز  
 ویست و دوم که سود و نیکی کیتی خواستن را از اناسی کسان  
 به پیز کند ویست و سوم که و یاران و از میشتان و کار ده کار  
 اسپنجانی کند ویست و پزید و اناس از مینو خرد کو چرا که نیکی کیتی  
 به از زانی بخشند و روان به میوان به کنش از زانی گرفتار  
 کنند ویست و پاسخ کرد میو خرد کو خاور به و مرز خدارا و دانا را  
 و هم به دمان و هم به دمان به نیکی بخشند بکسان فی همواره



باورند ستمی آبرمن و دیوان واپرسن آن هفت اواخر  
 را و به مینوان ایراروان پکنشن از زانی گرفتار کنند که بر  
 دروند به کنشن خویش کرد و بود **ه** پرسید انا از مینو خرد  
 کونیر و کدام آواشن تر **ه** و به خرد که بند تر **ه** و به خیم که خستوار تر  
 و کوشن که خوب تر **ه** و مهر که و در تر **ه** و رامشن که پیشن کم  
 و به دل که آواشن تر **ه** و به بردار که پسندشن تر **ه** و که خستوار  
 نه دارشن **ه** و چه آن اوایر کس نزد داشتن **ه** و چه آن اوای  
 به چکس فی دارشن **ه** و چه هم پرسید ارشن **ه** که آن به کوا  
 نیدیرشن **ه** و اندر که فرمانبردار گواید بودن **ه** و چه ویش  
 آواید منیدن و سپاس داشتن **ه** و چه آن بهیج راد انا زهم  
 فی کنشن **ه** که آن به پایه خویش هوند هور مرد و امشافتن  
 گفته ایست **ه** که آن به پایه خویش هوند آبرمن گفته ایست  
**ه** پاسخ کرد مینو خرد **ه** کو به نیر و او را آواشن تر که کشن شم کند  
 خشم بی نشاستن و کناه نکردن خوشتن را منیدن توان  
**ه** و به خرد او ر بند تر که آن خوشتن روان بوختن توان **ه** و



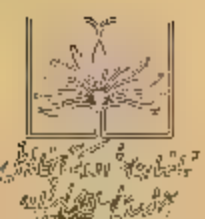
نجیم از خستوار ترکش چه فریو و دمان پیش نیست  
 و کوشن او خوتر که راست ترکوید و و بهی به پرنشش مرد  
 ویش و به مهر خین و در مردار و تر و درانشش او  
 به رامنشش کم او را شکسته و به دل او آوایشش ترکه کیتی  
 بلد و مینو کیر و کامه خویش اشهی او چه او را پیرد و  
 به بر دار او پسندش ترکه انامی و پتیاراش از آهر من دیوان  
 و و تران او رسد خرنده او به کام او چه او پیرد و به هیچ  
 راه روان خویش نه آزار و و اور به خستوار نه دارش  
 که از یزدان هم و مردمان شرم ندارد و آن او اهر کس  
 بسند داشتش آشتی و در شام و آن او اکس چه  
 نه دارش خین و آناشته و آن سه هم پر سیدارشش  
 بهمت و بهوخت و بهوشت بهمشش و کوشش و کنشش خویش  
 و آن سه پکواه نپدیرش زن و ریدک و اپرنای او بند  
 مرد و آن اندر تن فرما نبرد او بودن و پرستش کردن آوا  
 زن اندر شور و فرزندان در پد و ماد و سالار و دستور و

مرد کم

خویش



ایستاد و آتش و سترو پیوند و ارمیشت و اندر خدای و  
سالاران و اوستادان فرمانبردار چه پوشش و نیردان  
و لبش آلوده منبدن و سپاس داشتن و روان خویش  
بهیج در انا زرم فی دارش و همیشه اندر یاد دارش  
و داور که داور را مست کند و پادشاهانند به پای خویش  
هوند بهور مزد و امثال سفندان گفته ایستد و آنکه داور  
دروغ کند پای خویش هوند آهر من دیوان گفته ایستد  
پرسید و انا از مینو خورد که چه سرد تر و چه گرم تر و چه  
روشن تر و چه تاریک تر و چه پُر تر و چه تنگی تر و چه فرجام  
اور بر تر و چه آن تش که از تش سیر نه بهود و چه آن کس  
اپردن نتوان و چه آن تش به و ما خریدن نشاید  
چه آن تش هر کس از تش خوشنود و چه آن تش چه از تش  
بخشنود و چه آن یک کامه بهور مزد خدای از مردمان شهید  
و چه آن یک کامه آهر من دروند از مردمان شهید  
چه فرجام کینی و مینو پاسخ کرد مینو خورد کوزل اشوان گرم



و آن دل دروندان سر دتره اشویی روشنتره و برون  
تار بیکتره امید و پناه یزدان پر تره و آن دیوان تنگی تره و  
- کیتی آزار و مینو و شود مرد فرجام او بر تره و اناهی هست  
که کس سیر ازش ندانده فر هنگ و خنر هست که کس ابرو  
شوان نه بوشش و ویر هست که به و با خریدن نشاید نه  
خرد هست که بر کس و خویشتن ازش آوی مست و خوشد  
نه ستر در و دش آگاهی هست که بر کس و خویشتن چه از  
مستمند و فی خوشد نه آن یک کامه بهور مزد خدا را ز مرد  
شهمید این کو من بشناسید چه هر که من بشناسد از پس من  
آید و خوشد من بخشد نه و آن یک کامه از مردمان شهمید  
این کو من بشناسید چه که من در و ند بشناسد از پس من  
فی شهموز و بیمش چه سود و بایر از او مردمان رسد نه  
و آن بات مینو و کیتی را پر سه کیتی به فرجام مرگی و امیدایی  
و مینو به فرجام آن اشور و آن بازمان امرک و ایتیاره  
و پر خوره و پر رامشن اندا بهر و همروشنه او ایزوان و



ایستاد سفیدان و فروش اشوانه و دروش و پادده فراه  
در زندان به دوزخ اندام و همروشن و آن دروندان  
روان جدا از پادده فراه بودن و جدا از ویش او ادیان  
و درو جان ایدون شهید چون یکیتی مردم شد رست او  
آن کرانتر و یارانه پرسید و انا از مینو خرد که مردم کدام  
یکی ترانه و راد کدام همکین ترانه و امار کدام شکفت ترانه و  
بند کدام خوشترانه و کار کدام پشیمانترانه و دهمش کدام افر  
سود ترانه پاسخ کرد مینو خرد که مرد آن یکی تر که او ادراج  
خوشی کوشیدن توان و پیام هست که آن پنج درج از  
تن دور دارد چون هست از خشم و ورون و تنک  
و آخر سندرانه و راه اندر بود و ریشه چند و رپول ممکن تر  
که او اماره روان دروندان شکفت ترانه و بند فرزندان  
خوشتر و آوایش ترانه و کار آن پشیمانتر که اسپانرا کند  
نود و دهمش آن اوسودتر او را اسپاسان و ان از انبا  
دهند پرسید و انا از مینو خرد که مردم چند سرده اند و پاسخ

کرد مینو خردنه کو مردم سرده انده یک مردم یک نیم مردم  
و یک نیم دیونه و مردم آن بهود که به دادار بهور مرد و  
مروچینیدار آهرمن و بودن رستاخیز تن پسین و زاور چه  
هرنگی و انابی به کیتی و مینو او یکمان کوبن ازیشان هر دو  
از بهور مرد و همه را و شش کردش به آن یک او بزه دین  
و ه ماز دینان و به هیچ جد رسته نه کروید و نه نیوخشده  
و نیم مردم آن بهود که شش کیتی و مینو به شیهش خویش  
کند و خویش خرد بهار خود دوشها هست کار کرب  
پکام بهور مرد و هست پکامه آهرمن ازش رود و  
نیم دیوان بهود که شش چون نام مرد و مردم زاد و پیش  
انابه هر کار و کنش او دیود و پاره مانا نه کیتی شناسد نه  
مینو نه کرب شناسد نه گناه و نه و هشت شناسد نه دوزخ و  
اما چه پروان نه اندیشد به پرسید و انما از مینو خردنه  
کو بهور مرد و امشا سفند ان و بهشت بهو بهور ام بچه او پر  
و او خویش شاید کردن و آهرمن دروند و دیوان ستود کردن



خون را ز رخ دش کند و تار یک رستن چون شاید پاسخ  
کرد مینو خرد کو بهر خرد خدا را و امثال سفندان و و هشت  
هوبور نام خویش کردن و آبرمن دروند و دیوان سته  
کردن از دوزخ تار یک دش کند رستن ایدون شاید که  
مینو خرد پشیمانی کنند و مینو خرد سدر زین و زده و کرد و همانا  
به تن بد موزند و مینو راسته سفر همانا و مینو سپاسد از  
وزر همانا و مینو بند منشنه کمان همانا و مینو را در تیر همانا  
و مینو پمان نیزه همانا و مینو تختاشی احد است و مینو برده  
به پناه فراز کنند به این آیین او و هشت و ویش بردان  
مدن و از آبرمن دروند و دوزخ دش کند بوختن شاید  
پر سید و انا از مینو خرد کو آسمان و زمین چون وینار و  
کستد و آواز در کیهان ریش و وینارشن چون واور  
او کوشیند و درستان دیو کو پادشاه تر و شهر که ام اپتیار  
پاسخ کرد مینو خرد کو آسمان و زمین و آواز هر چه اندرون  
آسمان ایدوم وینار و ایستد چون مور و ان خایه آسمان

از دوز زمین و از بر زمین خایه همانا به دستکار و نمودار  
هور مرد و یار و بسته و زمین اندر آسمان آید و هم همانا  
چون زرده میان خایه همو این آوا اندر کیهان بپیش  
از د کشور آنکو که خورشید اول آید انبارش آوا و شود  
کشور آنکو که خورشید فرو د شهود انبارش آوا اندر زرده  
پیتی و از زرده پیتی که اواج او زرده و رکش شهود او ز  
داشتن و شستن به هر برز و دستان دیو به ایران و چ  
پادشاه تر و از دین پیدا کو به ایران و چ ده ماه دستان  
و دو ماه امین و آنچه دو ماه تا و دستان سرد آو و سرد زمین  
هم سرد او و زوش آن پتیاره دستان و مار پیش و مار  
اندیشان او پتیاره کم و پیدا کو هور مرد ایران و چ از  
او رکان جایان و روستاکان و ده داد و ش و هم آنکو  
فردمان زنده سیصد سال و کاوان و کو سپندان و پنجاه  
سال و شان در دویار کم و دروغ نه در بخت و شین  
و مور نکند و از دیو به تن ایشان پادشاه هر کم و به ده مرد





کهانی که خورد سیر بهند و به چهل مال از زنی و مرد فرزند ز  
 زاید و شان داد و بهی و دین پور بود کیش و که میرند اشو  
 بهند و شان رو کویت شاه و خدا رو باد شاه کروش  
 که پرسید و انا از مینو خرد کو آهر من به چه ویش فر بود و  
 او دوزخ نیید و کش آن رامش از چه ویش وین کو  
 جادارد و کش او ادیوان رشن کو ویش و کش خورش  
 از چه **نی** پاسخ کرد مینو خرد کو آهر من مردمان فر بود و او  
 بود و درج آسموی و کمان کرد و از ویش فر بود ویش  
 رامش از انا شسته مردمان ویش **نی** و کش خورش **نی**  
 از پیمان خورش و اسپد اسی مردمان **نی** بن سپر کان وین  
 روزان و او **نی** و کش رشن و روشن او اخشکمان ویش  
 که پرسید و انا از مینو خرد کو آهر من به مردمان ستمی کدام  
 به پریان تره دارد **نی** پاسخ کرد مینو خرد کو آهر من کو از مردمان  
 زندی وزن و فرزند و همو این نیک کیتی بی اپردنی به دار  
 کشش چه زبان به او ی کس کرد بی کش آن و لاج روان

به اپرد و تواند بکند اکن به دارد گم زبانی و بندش بدش کرد  
در پرسید دانا از مینو خرد و گویچه آن تیش از بهر خواسته بهایم  
و چه آور بهر تیش با دشتاده و چه انگس از تیش و ریختن توان  
پاسخ کرد مینو خرد و گویچه دشت و ده از بهمو این خواسته  
به کیهان و بخت هست اور بهر کس با دشتاده و وی و تو  
هست از تیش و ریختن توان در پرسید دانا از مینو خرد  
که مردمان بهوش و ویر و تخم مانشین اندر تن چون پاسخ  
کرد مینو خرد که بهوش و ویر و تخم مردمان گاه به مغریر  
او که مغریر دست بهوش و ویر و تخم به او زایشن بهود  
او که مردم به پر رسد مغریر به او خایشن ایستد و او  
به مردم خایشن بهوش و ویر را آن به خرد آید کردن که  
ویند و کم داند و خرد به فرد و هم او مغریر انگشت دست مردمان  
کنیز ووشن بهوش ویشیم ویشش گاه به دل روان مانشین اندر  
همان آید و ن بهود چون پا کالپوت اندر موزه به پرسید  
دانا از مینو خرد که آن ستاره به آسمان بهد او شان مراد و





دکھن آکشان کار و رایشن چہہ وروشن خورشید و بادہ  
و ستارگان چونہ پاسخ کرد مینو خرد کو از ستارگان بہ  
آسمان فرزدیم ستارہ بیشتر مہ وودہ وار چند تر و خرہ مند  
کفہ ایستد و ہمو این بہرہ مند و پدیحی کیمان بہ راہ شتر  
و ستارہ آوجہ ہرہ اوزالیشن آوہ و ستارہ زمین چہ ہرہ  
بہ اوزالیشن زمینہ او ستارہ اور و چہ ہرہ اوزالیشن  
اور و و ستارہ کو سپند چہ ہرہ اوزالیشن کو سپند  
و آووز زمین و اور و و کو سپند چہ ہرہ اوزالیشن مردمان  
دادہ ایستد و ستارہ و منت بہ و در دما و در بار البرز  
کمار دایستد کو دیوان و فریان و در جان از آن در و  
و در و و رند کوشان راہ و و در دخورشید و مادہ و ستارگان  
بر یکون و سکند شوانہ و ستارہ و مفتوزک اوانہ و  
نود و نہصد و نہ ہزار و نہ پور فروش اشوان بہ در و و  
دو زخ کمار دایستد بہ اواج داشتن آن نہ و نود و  
نہصد و نہ ہزار و نہ پور دیوان و در جان و فریان جادوان

په هېستار سپهر و اختران هنده **ه** و شش روشن پېر او  
دوزخ و شش ماده و رکار آن چون دوازده کد اختران  
په دست دارد په درست آمدن شدن **ه** و ايشان چه  
دوازده اختران همگونه په نېر و وياړ هفتوزنگ روند  
و هراخر که په البرز اندر آيد په دست او هفتوزنگ دارد  
و پناه از هفتوزنگ خواهد و او را و اختران ستارگان  
پدايند فروش کيتيان گفته ايشد چه همواين دام  
دادار او مزد کيتي داد که ز ايشن و که چه از ايشن هنده  
ميرتنی را هم کو هر فروش خویش پدا **ه** و روشن خورشيد  
باده ماده و روشن دار کيهان **ه** و پنجامينيدن برون  
ز ايشان و رویشان **ه** و درست داشتن روز و ماده و  
سال و ماين و دستان و ومار و پاوير و او هر و ستين  
مروالکار مردمان شايند يافتن و و بستن و دانستن  
و و هير خورشيد و ماه او رتربدا **ه** پرسيد دانا از مينو خرد  
کو که ام تو انگر تر به فرخ و که ام به و شش برک دارش **ه**

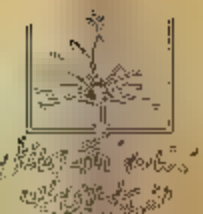


پاسخ کرد مینو خرد **و** گو آنکه تو انکر از فرار و نختشای کردن  
ایستد به فرخ و آنکه از آوار و نی کرد ایستد به دش پرک  
دارش **و** پرسید دانا از مینو خرد کو چرا که اسکا هن و دش  
آگاه و دود مرد هست که او بر زش و نیکی کز رک رسد  
او ر شایند و دانا و د مرد هست که او کران اناسی و شکفتی  
و نیازمند رسد **و** پاسخ کرد مینو خرد کو او را اسکا هن و دش  
آگاه و دود مرد کش بره یار بهود اکش آن اسکهنی و  
نختشای همانا **و** آن دش آگاهی و دانا سی همانا و آن  
و تر و و هی همانا بهود **و** دانا و شایند و دود مرد  
کش بره همیال **و** اکش آن دانا سی او هلی و آن شایند  
او دش آگاهی و رید و دانش و خرد شایند است  
پیدا بهود **و** پرسید دانا از مینو خرد کو برش یزدان و  
سپاسدار بر نیکی از یزدان چون آواید کردن و پتی  
بروان بوختار چون کنش **و** پاسخ کرد مینو خرد کو برش  
یزدان آن و ده به آن او یزه و ده دین ماز دیسان کنند



و شش بن و هی و راسته و او یکمانی به یزدان و ک  
و و می مدالیتد اندر یزدان سپاسدار بهود و ک  
اهرن و دیوان شکفته و اناسی اور رسد به خیر یزدان  
بهوده و سپاسدار اندر یزدان نخواهند و هر دزد بهند  
انواج اوستهی اهرن دیوان دهن و نیکی و سود خوش  
به زبان هن کس نخواهد و به دامان هور مرد او خشایند  
بهود و به کاذ و کرب خشاینها و کوشش کند نام حشت  
به پر هیز آو و آتش و اور و ویش خشد و به آن او یکمان  
بهود کو یزدان و مردمان به نیکی انباش چه و ترند بهند  
و اهرن و دیوان به اناسی انا به نیکی ند بهند و بتی بودن  
را ماده و رتش انکو کناه نکه خویش کا بهما و اگر ادانی  
یا و ستار یادش آگاهی را کناهی بهد اکن پیش دست  
و دمان بت بهوده و پس از انکه نکه اکن آن کناه اش  
کرده ایستد از تن او را بد و م اراج بهود چون و او آن  
تک و نیز و سخت آید و دشت آید و ن فراز مال د کو بهر کیا و

نش





۲۸  
پیش آنجا گفته است به برو **ه** پرسید دانا از مینو خرد **ه** کو

مهر روز سه بار پدیره خورشید و مهر چون اکنون روز استاد

نماز و ستایش کنش و همگونه پدیره ماه و آتش و رهرام

یا آتش آدره او بامداد و نیمروز و ایواره نماز و ستایش

کنش و سپاسدار بوش **ه** و اگر پرگست اندر یزدان و

مینوان و کیتیان و مردمان و کوسفندان و سکان و سک

مرده گان او و دام و دیشن هور و زهدار کنایه حبسته است

پیش خورشید و مهر و ماه و آتش و رهرام یا آتش آوران

او آتش شبان و پیه پت بوش و گذارش کناده را چند و

شاید کر به و رزش **ه** پرسید دانا از مینو خرد کو چرا که دش

آگاه مردکش آفراده بوش برند فرینک و آفراده دانا گان

و دانا ایدوم به از پیش وارد کو بوش آموختن دشوا

**ه** پاسخ کرد مینو خرد کو ایرا چه دش آگاه مردکش آگاه

خوش بمنش ایدوم و ده دارد چون دانا دانای خوش

پمنش **ه** پرسید دانا از مینو خرد کو چرا که و د کو هر مرد

و مان نه دوست و ان و زار مرد او زار مندان **نه** پاسخ  
کرد مینو خرد کو ایراجه اوی انوزار مرد هرگاه از او زار مندان  
چشم کم اگر آن به خرد و او زار اش غیبت ایروزندش از آن  
بهره را پیش و مان و همیاران شرم کنین او رسد **نه** و و د کو  
مرد ایر او مان نه دوست بهند چش آن زمان به او پیش  
و زش از دست و مان بهود **نه** پرسید و انا از مینو خرد  
کو آن کو بهما و دریا و به کیهان چرا کرد ایستد **نه** پاسخ  
کرد مینو خرد کو آن کو بهما پکیهان هست و اد اختیار  
و او اج داستار و هست جا و راین و نشیم و تمام آور  
وارند و هست زو آبرین و دیوان و داستار و زو  
وام دیشن بهور مرد خدا **نه** و آن دریا و مار پکیهان بازار  
کردار و زیونیدار و دام دیشن خویش را و ادار بهور  
از کنار البرز کرد ایستد **نه** پرسید و انا از مینو خرد کو چرا  
مینوان و کیتیان و انش و کار آگاهی هر دو بند و لوپو  
**نه** پاسخ کرد مینو خرد کو ایراجه از فردوم من که آس خرد بهوم



لمذ می توان و کیتیان او را بهر مزد بود و بهوم و دادار بهر مزد  
مینو و کیتی و هشتان یزدان و او را بهر دایم و هشتان بهر مزد  
و تکی و داناسی و کار آگاهی اسن خرد داد و دارد و را بیند  
ن و بهر مزد و سرافسینش و زرشن آهمنش و شودگان  
به خرد نیر و او بر تر شاید کردن و سوپوش او را کیخسرو  
ایشان که رستاخیزتن پس کنند نیر و یار خرد را او بر تر  
کردن شایند و دانش و کار آگاهی کیتی و فرهنگ و آموز  
هرش و همارا بیند او را و گامان به خرد بهور و روان  
اشوان به پوختن از دوزخ و و هشت کروشان نیر و پانا  
و خرد را او بر تر رسند و مردمان پکیتی و ذریوش و رایش  
و خسرو بی و هرنیکی به نیر و خرد شاید خواستن و نهم مردمان  
و ستوران و کاوان و کو سپندان و او را بهر دایم و هشتان  
هورمزد خدا را داشتن شایستن اندر اشکم که از گرویش و  
تشی به نمیزند و پیدا کردن ایشان خورشند اندر اشکم و هشتان  
پژامش اندامان مهر و زور خرد را او بر تر شایند کردن



وینا برش زمین و کیشش آواز در زمین و روشن و خوشش  
 اور و ران و رنگ کونه کونه و پور و مزه و خوشش شش به خرد  
 و او بر تریخت و کرد ایستده و وینا برش البرز پر امون کینا  
 و پیدا بشنیدن هفت کشور زمین و آسمان از ور کوه البرز  
 و روشن خورشید و ماه و دوازده اختران و شش کاهه کاهه  
 و پنج کاهه فروردیان و و هشت به همت کاهه و بهخت کاهه  
 و هورشت کاهه و هما خوار کر و ثمان بهلیم و درک مینوان  
 و کیتیان به قول چند و به پیر و خرد کرد بخت ایستده و  
 اوز او کینه آواز زده شدن و په لاند و ار را بنیدن و  
 بهمانها شک شک و زمین و بخت و بدالستن دام او  
 اوزانی و و هشت و دوزخ و خاور و ~~مرد~~ امشکفندان  
 و اور پزدان و اور دامن خویش و زردار و مرو چنیدار  
 آهمن و دیوان اور دامن هور مرد به پیر و خرد او بر ترشای  
 دانستن و دین و ده ماز و لیسان کوشن چاشش کینان  
 و شکستن دیوان کالبد کیتی و پیدا کردن از و بشن مردمان



پهلیم او را ز خرد را او برتر کرد ایستد **کوشش** و چه کار از  
او و انیران و زرش و اهرمن دیوان به نیرو خرد شاید کرد  
آوچه نهانی از یزیدین خورشید نگزشن کردن و او را و زرد  
آوادانی و سود و آسانی و رانش مردمان و ستوران و  
کاوان و کوسپندان به نیرو خرد شاید بردن **درد** و  
و بیمار مردمان و ستوران و کاوان و کوسپندان و او را  
جانوران بشناختن و دار و درمان و شدرسته و آسانی  
بهوش بردن نیرو خرد را او برتر نمایند **و هر مردم که از**  
**خرد بهره و ریش اکش و هشت بهر او برتر و نند چه کشتا**  
**و ز رشت و کیومرد او که از و هشت بهره او برتر و نداد**  
**ویش بهوش بهر خرد را** **و جم و فریدون و کوشش و او را**  
**ایشان خدایان که از یزدان و زرد و توانگر ویش و نداد**  
**ونی بدن ایشان و و هشت و یجه انکه اند ویش خدای**  
**انسپاس بوده اند کم بهوش بهر خرد را** **و اهرمن چه و**  
**دیوان و مرد ویش فریوند و او دوزخ نیند که از خرد و برتر**

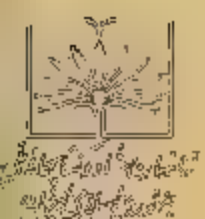


و پیچیم سبکتره و پیدا که او که پیچیم نیک و برش نیک کشی  
سپاس از خرد و ارش **نه** چه پیدا که همه را اوزر نشست  
در اید کو اگر ازین دین و ده مازدینان اولج ایست اکت  
هزار سال خدای کیهان دهم چون او و دکان و بود و پاک  
و اوزر نشست پر خیر را خیم و برش فرار و ن راه آن و پاوان  
کجسته کنا و در و نذ فریفت و ویا و ان نبود و ش او و هموار  
گفت **نه** کوشکنم و و انوم و نزارکنم کالبه شما دیوان و  
در و جان و جاد و ان و فریان به هوم و برسم و دین راست  
و پدر دار هور فردا و من چاشید **نه** آبر من کوشش آن سخن  
نیو خشید تر و کستوه بود او و دوزخ و وارست و دیر زمان  
ستر و ایستاده **نه** آن چه پیدا که هور فردا که پنج او کش  
همو این دام و دهمش به پمان فراز کرد پس او و همو این  
یزدان و امشا سفندان بهمن کرد و ایزان خویش خرد  
آزاد گفت و انکار **ده** و این چه پیدا که هزار سال  
فرش کرد اندازست خیز و تن پس همو این دام و دهمش





نمود دارد و را بیند و آنچه پیداکو او درش آگاه وود خیمه  
که کس چه او بر برش و توانگر و پادشاهی رسد پس چه  
به آن نیک و پادشاهی برزیدن نه آواید و پرسید انا  
از مینو خرد کو چرا که پادشاه درش آگاه پادشاهی را پیش  
هست و درش آگاهی و هلی او از او دانای و هنرمند و در  
و در ویش دانا آگاه در ویش را دانای و کار آگاهی  
یش هست او از او هلی و او سود و در ویش پاسخ کرد مینو  
خرد کو فروکش و ستمی آرد و یورامردان هرکش خواسته و  
توانگر ویش به مردمی او سخن ویش گویند و کنش  
کردار او بر ترانکار ندبی به چشم یزدان و امشاسفندان  
در یوش آگاه دانا و و کرامی تر کو پادشاه توانگر درش  
آگاه و پرسید انا از مینو خرد و کوچ آهوار سروان و چه  
آهوار تیشاران و چه آهوار و استر یوشان و چه آهوار  
هوششان و پاسخ کرد مینو خرد کو آهوار سروان آسمونی  
و آرد و فرموشیدار و آسود و خوردک نکرش و درش



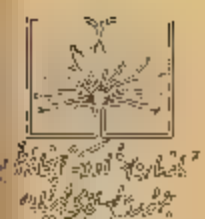
کروشنه به دین **ه** و آهورا تیشتماران ستم و زدار **ه**  
مهران دروجی و انا خوششنی مندر و و هی اورتنی و ترشنی  
**ه** آهورا و استر پوشان دش اگاه هی چشم ارش وود  
خواهر و خین و **ه** و آهورا هوششان دش کروشنه و  
انسپاس و آوارون در بخش و تشدر و دش آوار  
**ه** پسید و انا از مینو خرد کو مردم به و هی و و تر کد ام آشناتر  
**ه** پسج کرد مینو خرد کو مردم کش و شست کارا و اونا  
و شن نام به خسرو بی و و هی برند مرد به و هی آن آشناتر  
**ه** کش و شست کارا و اوترا آن و شن به و خسرو بی  
و و تر برند مرد به و تر آن آشناتر **ه** چه گفت ایستد کو که **ه**  
او و امان پوند و و هی او اپا و **ه** و که او اوترا آن پوند  
و تر او اپا و **ه** اید و م چون و اد که او کند و پتکو بد و کند  
او اپا و **ه** کو او و پتکو بد و پتکو بد و اپا و **ه**  
پس نزد انستن کو که کارا و امان و و پیر **ه** و که  
کارا و اوترا آن و تر پیر و پس چه هر دو به انجا مشن

دارش





دانش **نه** پرسید و انا از مینو خرد کورد مردمان **که** و روزن  
که ورد اسپان **که** **نه** ورد و ایندگان **که** **نه** ورد کاوان **که**  
ورد و دان **که** **نه** ورد جور دایان **که** **نه** پاسخ کرد مینو خرد  
کو خرد و انا رین استوان و هو سپاس و راست کوشن  
اور همیاران **رو** **نه** زن کوبان و درست کوهر و خستوار  
و خسرو ب هونیم و کد آور و زر که شرم و پیم تنگ خویش  
پد و نیک و شور و سالار دوست و هو چهر اور زن خویش  
همیاران **رو** **نه** و کا و خره مند و بزرگوش ورمومند اور  
کاوان **رو** **نه** چهر و امور و ان **رو** **نه** اسپ الوس اسپان  
**رو** **نه** خر کوشش ددان **رو** **نه** کندم جور دایان **رو** **نه** پرسید  
و انا از مینو خرد کو کند و کوجا ایستد **نه** و رجم کرد کجا ایستد  
**نه** تن منام کجا ایستد **نه** و مانشن سروش **کو** **نه** و خرسه پارس  
کجا ایستد **نه** بوم رست آراستار که رست پیش ویرایند و  
تن پسین پیش کنند کو رست ایستد **نه** کو پت شاد که ام جا  
ایستد **نه** خرمایه بی به چه کار کمار و ایستد **نه** سین مرو استشن



کوهنوش کشت کرد و را استارال کجید

کو دارد **نه** چرخش کجاشیند و شس کارچه **نه** پاسخ کرد میگوئد  
اکوکنکد ز نه پوشتستر روان نزدیک اوستوش کماردایستد  
په و بینه ایران و **بج** **نه** و در جگر دپه ایران و بج از بر زمین ایستد  
و بر آیین تم همادام دهمش هور مزد خدا را از مردم و ستور و  
کو سپند و دایندگان هر چه و ترو وزین ترا و آنور دایستد  
و هر چهل سال از زنی و مرد را بجا بهند فرزند زایند و شس آن  
زند سیصد سال و شان و در و پتیاره کم **نه** و تن سام په  
دشت دشت و شناسپان نزدیک او کوه و ماوند ایستد و په  
آن دشت بی جور دار و خورشنه تشکشند و در و نند و پیش  
زیوند انداهن مرد و درخت و اور و نیست و شس زرینی  
فره بیست درمنه **نه** و بزوان و امشاسفندان تن سام را  
نه و نود و نه صد و نه هزار و نه پور فروش اشوان په پانای  
کمار دایستد کش دیوان و در و جان نه و ناسند و مانستن  
سروش فره بیست په ار زه و پس بج شود و هما کیهان **نه**  
نخر نه پار میان زده و کش ایستد همو این آو و نسا

دال نشان





و در شتان و اولر بهر و زمین و اورد که او خرسه پارسه هموار  
 به ویشن پاک و یوز داشته کند و هوم رست و پراستار  
 پزده و در دش اندران ز فرتم چارسته ایستد و شنه و  
 نو و نه صد و نه هزار و نه پوز فروش اشوان به پانای کمار دایستد  
 و ش خرمایه پرامون هموردد و ش نوک و اوز خرفستار ش  
 اواج همیدارد و کویت شاه به ایران و ج اندر کشور خرت ایستد  
 و از بار اندانیم تن کاو و از نیم تن اندا از و مردم و هموارده به  
 دریا بار شیند و بر شن یزدان همیکند و زور اوزده هم یزد به  
 آن زور بر شنه امر خرفستار اند زده بمیرند چه اگر کویت  
 او آن یش کر نکند و آن زور زده نه ریزد و آن امر خرفستار  
 به نه او سپهند اکون هم که واران و ارد خرفستار ایدون و ارد  
 چون واران **ف** سین مروا شش به ون جد پیش برو  
 تخم و هم که او را خیزد هزار تاک از ان درخت به رود **ف** و که  
 نشیند هزار تاک بشکند و ش تم از ش خوشاند **ف** و چرش  
 مرو به این نزد یک نشیند و ش کار این کو آن تم از درخت برو

[illegible]



नीमार्गमिवैवमनी



۰۰ لک از آن سکه ۱۳۰۰۰۰

لک سکه ۳۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

در سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

خدای روز افزون بزرگی و روشنی در افزایش باد

و آبان اردو و یسور با نو بیاری بر ساد ۰۰۰۰۰۰

کسب ۰۰۰۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰

سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰ سکه ۱۰۰۰



ج. فایده در ریاضیه. ده کلاس سطح. بدین درجیه. هفت

کے لئے۔ اول وہ سمجھیں۔ کہ یہ سب دوہم (دہر)

گفته بود مردم سقمان زرتشت را و بسوی دوس.

کتاب . ۱۰۰۰ . و در ۱۰۰۰ . و در ۱۰۰۰ . و در ۱۰۰۰ .

ب۔ ۱۳۰۴ھ۔ سلیمان دہلوی۔ محمد علی شاہ۔ یوسف

سوم ۶۰۰. بزرگ داری دختر مرا ای سقمان شست

کتاب اردو سیر و نثر و تراکے نبرات خود قایم و بجای

بک کہ ستر پیم می ماند

۶۔ اس وقت تک نہ پڑھو۔ ۶۔ واپس نہ پڑھو۔ ۶۔

سہ دلی۔ مع وسوسہ ۶۰۔ بیمار و دراز و زور

روند یعنی هر جا بشود و نند راستی نخبند یعنی هرگز

راشند برست بدارد و از دیو جهه البغنی با او هیچ دیوی

میست که داد و دهو فرد دارند یعنی داد او چنانچه داد







یعنی شود پاک و بی خون آید برادر او ۳۵ عدد دیار دوله

۳۶ عدد ۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد

۴۶ عدد ۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد

بوقت زادن زهدان ایشان را با بی بدیهی یعنی دیگر بار که

آبستن شود برادر او و لیور ۳۵ عدد دیار دوله ۳۶ عدد

۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد ۴۶ عدد

۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد ۵۶ عدد

نیک و خوب فرزند بیاید برادر او ۳۵ عدد دیار دوله ۳۶ عدد

۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد ۴۵ عدد ۴۶ عدد

۴۷ عدد ۴۸ عدد ۴۹ عدد ۵۰ عدد ۵۱ عدد ۵۲ عدد ۵۳ عدد ۵۴ عدد ۵۵ عدد ۵۶ عدد

که آن تمام زمان را چند آنکه باید و نیک یعنی شیر خوشتر باشد

۳۵ عدد ۳۶ عدد ۳۷ عدد ۳۸ عدد ۳۹ عدد ۴۰ عدد ۴۱ عدد ۴۲ عدد ۴۳ عدد ۴۴ عدد

مستراکن ایزد و لیور که دور رود و بلیت نام یعنی نام او

جای دور شده است و ۳۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

چندانکه او را بر زمین هر جا که رفته باشد یعنی اردو و سیور و غیره

از تمام آب جدا از آب که در آنجا است و در سیور و غیره

آن از اردو و سیور جدا است و ۳۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

از کوه و کوه نام که بلند است بر زره پراکنده و ۳۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد

۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد و ۱۰۰ عدد























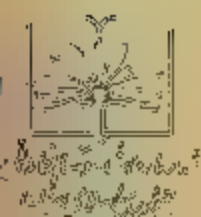


مالک این کتاب به مناسبت  
پیرید بن شد بن بزرگوار بن مرحوم و  
صاحب کاوش بن و سنو به کاتب  
و عوی به کاتب باطل و مظل



三













۴۴۰.، ظاهر داننده و آراينده دين که فردوم برابر

نزدانست اي زرتشت که يعنی نيردان پيش او ظاهر

مي آمده باشند. ۴۳۰. ۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰.

سوم ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

در همه کيتي استمذ نيکتر نماي يعنی همه حقيقت مراطاين.

۵۳۰. ۵۴۰. ۵۵۰. ۵۶۰. ۵۷۰. ۵۸۰. ۵۹۰. ۶۰۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

کردار نيک خویش خود را امر کرده باشند. ۵۳۰. ۵۴۰. ۵۵۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

مرايخ اين گفت هوم اين مرکز زدار يعنی مرکز داراينکه

موت مردمان هوم اين دورمي دارد. ۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.

۴۴۰. ۴۵۰. ۴۶۰. ۴۷۰. ۴۸۰. ۴۹۰. ۵۰۰. ۵۱۰. ۵۲۰.





[illegible]





۶ پیرایه. سلسله. داد و ستد. شیر و بی پایان بسیار  
 درختها که هرگز آب و اور و خشک و کم نشود. ۷  
 ۱۰ پیرایه. سلسله. ۱۱ پیرایه. سلسله. ۱۲ پیرایه. سلسله. ۱۳ پیرایه. سلسله.  
 و خورش بلذت و شوق بخورد همیشه پیرایه و نیشود  
 و خورش پخته از گوشت بود یعنی برآشینه. ۱۴  
 ۱۵ پیرایه. سلسله. ۱۶ پیرایه. سلسله. ۱۷ پیرایه. سلسله. ۱۸ پیرایه. سلسله.  
 ۱۹ پیرایه. سلسله. ۲۰ پیرایه. سلسله. ۲۱ پیرایه. سلسله. ۲۲ پیرایه. سلسله.  
 ۲۳ پیرایه. سلسله. ۲۴ پیرایه. سلسله. ۲۵ پیرایه. سلسله. ۲۶ پیرایه. سلسله.  
 ۲۷ پیرایه. سلسله. ۲۸ پیرایه. سلسله. ۲۹ پیرایه. سلسله. ۳۰ پیرایه. سلسله.  
 ۳۱ پیرایه. سلسله. ۳۲ پیرایه. سلسله. ۳۳ پیرایه. سلسله. ۳۴ پیرایه. سلسله.  
 ۳۵ پیرایه. سلسله. ۳۶ پیرایه. سلسله. ۳۷ پیرایه. سلسله. ۳۸ پیرایه. سلسله.  
 ۳۹ پیرایه. سلسله. ۴۰ پیرایه. سلسله. ۴۱ پیرایه. سلسله. ۴۲ پیرایه. سلسله.  
 ۴۳ پیرایه. سلسله. ۴۴ پیرایه. سلسله. ۴۵ پیرایه. سلسله. ۴۶ پیرایه. سلسله.  
 ۴۷ پیرایه. سلسله. ۴۸ پیرایه. سلسله. ۴۹ پیرایه. سلسله. ۵۰ پیرایه. سلسله.  
 ۵۱ پیرایه. سلسله. ۵۲ پیرایه. سلسله. ۵۳ پیرایه. سلسله. ۵۴ پیرایه. سلسله.  
 ۵۵ پیرایه. سلسله. ۵۶ پیرایه. سلسله. ۵۷ پیرایه. سلسله. ۵۸ پیرایه. سلسله.  
 ۵۹ پیرایه. سلسله. ۶۰ پیرایه. سلسله. ۶۱ پیرایه. سلسله. ۶۲ پیرایه. سلسله.  
 ۶۳ پیرایه. سلسله. ۶۴ پیرایه. سلسله. ۶۵ پیرایه. سلسله. ۶۶ پیرایه. سلسله.  
 ۶۷ پیرایه. سلسله. ۶۸ پیرایه. سلسله. ۶۹ پیرایه. سلسله. ۷۰ پیرایه. سلسله.  
 ۷۱ پیرایه. سلسله. ۷۲ پیرایه. سلسله. ۷۳ پیرایه. سلسله. ۷۴ پیرایه. سلسله.  
 ۷۵ پیرایه. سلسله. ۷۶ پیرایه. سلسله. ۷۷ پیرایه. سلسله. ۷۸ پیرایه. سلسله.  
 ۷۹ پیرایه. سلسله. ۸۰ پیرایه. سلسله. ۸۱ پیرایه. سلسله. ۸۲ پیرایه. سلسله.  
 ۸۳ پیرایه. سلسله. ۸۴ پیرایه. سلسله. ۸۵ پیرایه. سلسله. ۸۶ پیرایه. سلسله.  
 ۸۷ پیرایه. سلسله. ۸۸ پیرایه. سلسله. ۸۹ پیرایه. سلسله. ۹۰ پیرایه. سلسله.  
 ۹۱ پیرایه. سلسله. ۹۲ پیرایه. سلسله. ۹۳ پیرایه. سلسله. ۹۴ پیرایه. سلسله.  
 ۹۵ پیرایه. سلسله. ۹۶ پیرایه. سلسله. ۹۷ پیرایه. سلسله. ۹۸ پیرایه. سلسله.  
 ۹۹ پیرایه. سلسله. ۱۰۰ پیرایه. سلسله.

و پدر پسر را پرستد و خدمت کند از بهر آنکه پسر خیان  
قابل و لایق باشد که از نهایت خوشی پدر خدمت پسر کند  
که مبادا پسر را بکار می تصدیع بود، و ۳۳۰ عدد

۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

جستید شاه بهور میسر و یونکران بود، و

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و دیگر مردم در دامن کیتی بندگی کننده شده، و

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

انگس را عوض بندگی او چه کرد و چه داد و او را چه نعمت

و بزرگی رسید، و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد

و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد و ۳۳۰ عدد





که بر هر دو کتف بچسبیده بود و هر روز دو مغز مردم آن مار را  
 می خوردند آن سه روز و سه روز شش چشم گفت ما سه  
 سال بخوریم (است) و سه سال صاف می شود نه زور و قوت هزار  
 مرد بود ما سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال  
 و سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 در روز تریز یا نگار تر ما سه سال سه سال سه سال سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 درج بسیار نورمند کرد ما سه سال سه سال سه سال سه سال  
 دد سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 او را فرد زبان کننده بود ما سه سال سه سال سه سال سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال  
 سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال سه سال و سه سال

















۳۳. واکه سی و سوم. و ۳۴. واکه سی و سوم  
۳۵. که نیک کردارمند و تیز رو تر، و ۳۶. واکه سی و چهارم  
۳۷. واکه سی و پنجم. و ۳۸. واکه سی و ششم. و ۳۹. واکه سی و هفتم  
۴۰. واکه سی و هشتم. و ۴۱. واکه سی و نهم. و ۴۲. واکه سی و دهم  
۴۳. واکه سی و یازدهم. و ۴۴. واکه سی و دهم  
۴۵. واکه سی و یازدهم. و ۴۶. واکه سی و دهم  
۴۷. واکه سی و یازدهم. و ۴۸. واکه سی و دهم  
۴۹. واکه سی و یازدهم. و ۵۰. واکه سی و دهم  
۵۱. واکه سی و یازدهم. و ۵۲. واکه سی و دهم  
۵۳. واکه سی و یازدهم. و ۵۴. واکه سی و دهم  
۵۵. واکه سی و یازدهم. و ۵۶. واکه سی و دهم  
۵۷. واکه سی و یازدهم. و ۵۸. واکه سی و دهم  
۵۹. واکه سی و یازدهم. و ۶۰. واکه سی و دهم  
۶۱. واکه سی و یازدهم. و ۶۲. واکه سی و دهم  
۶۳. واکه سی و یازدهم. و ۶۴. واکه سی و دهم  
۶۵. واکه سی و یازدهم. و ۶۶. واکه سی و دهم  
۶۷. واکه سی و یازدهم. و ۶۸. واکه سی و دهم  
۶۹. واکه سی و یازدهم. و ۷۰. واکه سی و دهم  
۷۱. واکه سی و یازدهم. و ۷۲. واکه سی و دهم  
۷۳. واکه سی و یازدهم. و ۷۴. واکه سی و دهم  
۷۵. واکه سی و یازدهم. و ۷۶. واکه سی و دهم  
۷۷. واکه سی و یازدهم. و ۷۸. واکه سی و دهم  
۷۹. واکه سی و یازدهم. و ۸۰. واکه سی و دهم  
۸۱. واکه سی و یازدهم. و ۸۲. واکه سی و دهم  
۸۳. واکه سی و یازدهم. و ۸۴. واکه سی و دهم  
۸۵. واکه سی و یازدهم. و ۸۶. واکه سی و دهم  
۸۷. واکه سی و یازدهم. و ۸۸. واکه سی و دهم  
۸۹. واکه سی و یازدهم. و ۹۰. واکه سی و دهم  
۹۱. واکه سی و یازدهم. و ۹۲. واکه سی و دهم  
۹۳. واکه سی و یازدهم. و ۹۴. واکه سی و دهم  
۹۵. واکه سی و یازدهم. و ۹۶. واکه سی و دهم  
۹۷. واکه سی و یازدهم. و ۹۸. واکه سی و دهم  
۹۹. واکه سی و یازدهم. و ۱۰۰. واکه سی و دهم

چون کلبر است : ۱۵ سی ۳۰ سی ۴۵ سی ۶۰ سی

۶۰۱

مدد در دط. ص ۶۴ ط. ۱: چونکه طعام و خورش خور دنیا که

و شرف جمع کردن امرک مندریست یعنی هر که باج گرفته طعام

بخورد روان را از امان جمع نیکی کردن بهتر میتواند و گرفتار

میرا پید، ابرص، کینڈری، ۶۰ سے ۶۴ سال

دوستان همیشه نوای پیوم ایند ز رزک حکمت و هنر

بگو یعنی اینچنین بنظر میگوید که اندان مرا عقل کل یافته شود یا نه

س۶۴۰: ام - فاء و ک تسع ۶۴۱: ام - وسوسه دند

٢١٠٤. شهر و سی ٦٤. ٢١٠٦. له (سوی) ٦٤. ٢١٠٧.

فاساد سو سو ۶۴ :- همیشه خور من و بها وندی همیشه

پرو زکری و ہمیشہ نیک صورتی و ہمیشہ صحت و عافیت

و همیشه افرونی عمر و همیشه افرونی دفرهی تن ، اب . سطر

۲۷. یاد مولیٰ. ص ۱۳۸. همیشه زور و قوت

تمام تن، اء، اد، مسدوم، واپس، قلا،



سوره یوسف ۱۲: همیشه خبر عاقبت منی تمام آراست کن  
 یعنی هر که که اندک خبر میدارد او را تمام عقل کل ده، انهم بد  
 ۱۳: و سوره یوسف ۱۳: و سوره یوسف ۱۳: و سوره یوسف ۱۳:  
 و سوره یوسف ۱۴: و سوره یوسف ۱۴: و سوره یوسف ۱۴:  
 ۱۵: و سوره یوسف ۱۵: و سوره یوسف ۱۵: و سوره یوسف ۱۵:  
 کیتی خواش منست فراز آری یعنی تمام بده وستم و ظلم دور  
 دار و در روح را شکسته کن، انهم بد ۱۶: و سوره یوسف ۱۶:  
 ۱۷: و سوره یوسف ۱۷: و سوره یوسف ۱۷: و سوره یوسف ۱۷:  
 و سوره یوسف ۱۸: و سوره یوسف ۱۸: و سوره یوسف ۱۸:  
 که همیشه از آن بمنز نیست و دور کنم حمله و در دستم لای و  
 ستمکاران، و سوره یوسف ۱۹: و سوره یوسف ۱۹: و سوره یوسف ۱۹:  
 ۲۰: و سوره یوسف ۲۰: و سوره یوسف ۲۰: و سوره یوسف ۲۰:  
 ۲۱: و سوره یوسف ۲۱: و سوره یوسف ۲۱: و سوره یوسف ۲۱:  
 ۲۲: و سوره یوسف ۲۲: و سوره یوسف ۲۲: و سوره یوسف ۲۲:  
 و سوره یوسف ۲۳: و سوره یوسف ۲۳: و سوره یوسف ۲۳:  
 ۲۴: و سوره یوسف ۲۴: و سوره یوسف ۲۴: و سوره یوسف ۲۴:  
 کشتیگاه و کیکان و کرفان در راه دین کیکان یعنی ناپسند کن







۶۴۶. ول کله ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو ميخواهم اي هوم ايز دمرک دورکتند

نکديدار د خوب صورت باین تن ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو ميخواهم اي

هوم ايز دمرک دورکتند دیر ز پوشش بجان ۶۴۶. ۶۴۷. ۶۴۸. ۶۴۹. ۶۵۰. ۶۵۱. ۶۵۲. ۶۵۳. ۶۵۴. ۶۵۵.

۶۵۶. ۶۵۷. ۶۵۸. ۶۵۹. ۶۶۰. ۶۶۱. ۶۶۲. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵.

۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸. ۶۶۹. ۶۷۰. ۶۷۱. ۶۷۲. ۶۷۳. ۶۷۴. ۶۷۵.

۶۷۶. ۶۷۷. ۶۷۸. ۶۷۹. ۶۸۰. ۶۸۱. ۶۸۲. ۶۸۳. ۶۸۴. ۶۸۵.

۶۸۶. ۶۸۷. ۶۸۸. ۶۸۹. ۶۹۰. ۶۹۱. ۶۹۲. ۶۹۳. ۶۹۴. ۶۹۵.

دو ديکراي نيکي و نعمت از تو ميخواهم اي

هوم ايز دمرک دورکتند خوشي و خوش خوي







هر ملائی که نماز را نباشد از آن شیخ چاره و علاج او بهینم، مکتوب

نمودند. از سطر در درید. از هر یک در سطر مینوشتند: ایشان

مر از پیش به پسند یعنی آن بلاء پیش از دیدن مآزار نه دیده ،

اما با بزرگواران و خاندان سلطنت در دود - از هر دو روز یکبار

و در پیش از همه بلاهای آئنده به عینم علاج و چاره اوی

آن حکمت را بیاموز، پس من نصیحت می‌کنم. سید را می‌بیند.

۱۳۴۰ - در دسامبر ۱۳۴۰ - در دسامبر ۱۳۴۰

۴۲ | سید ۶ کی سند و نسخہ۔ نسخہ مسیح و ونم ۱۰۰

سک و بدستور ۴۵۰ : هوم ایند آمانکه خداوند سلاح که یعنی

پهلوانان و سرداران شدند و صاحب زور که باشند ایشانرا

قوت و اوج می بخشد، و به سطح می رسد. پس در کمال است

[illegible]

کتابخانه عمومی - مسجد جامع - کابل

۴۷-۶: و نیز هم ایند زنی را که نازاد و عقیر یعنی بی فرزند

باشد و خدمت بندگی هوم ایند کندا اورا نور مند و اشو فرزند دهر





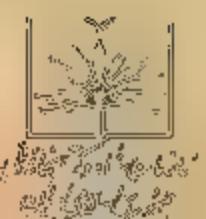


از آنکه که در مذہب برسان چستند، و ۳۳ ط. اندود  
 نمند، و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. با بلا شونده  
 سردار از خواش خویش یعنی از مغروری دولت بران کار آید  
 باشد، و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 از مامویدان و میریدان از زیاده خواندن بخواش خود در شهر ظاهر  
 نشوند، یعنی بدرداران فتنه بکنند و اینچنین گویند که بعد از مامویدان  
 زیاده خواندن در شهر ظاهر نشوند بهتر است، و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. که این تمام افزونی را  
 میکردند، و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 است، و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط. و ۳۳ ط.  
 ای هوم شایسته توا از رواج و قوت خود کامرواست یعنی آنکار که

۷۳۴۵۶۷۸۹۱۰



که پس می آید. رسید و بعد از آن. به مردم رسید و در  
 آنجا. دیدون از بهر آن هستی پجیره بر لنگر بلند کوه یعنی چاکه  
 تو بلند بر می آئی آنجا یکدین کرده است. و رسید و سوخته  
 به کوه رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 و آنجا رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 خداوند دین و خداوند شهرت یعنی هر کس را خداوند و یادوست  
 و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 با زونی از دانش خداوند هستی یعنی تو همه را داد و می توانی با  
 و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم  
 حقیقت نزرک همت و را حیندی و پرچندی نواز پیشم را بلکه  
 بقوت یاری تو تن من از برای خرمی و همت و مردمی که را یا و  
 و پناه نخواهد. و آنجا رسید و مردم به مردم رسید و مردم به مردم رسید و مردم



داد سلسلہ سے وہ: نعمت مندی کہ تمام خرہ و مایہ مال کہ  
 از ان بسیار بود بود یعنی آن بمن دہ، و سلسلہ و سلسلہ  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
 و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
 از دل و جان من جای درد و مکان بیماری یعنی از من دور دار و جدا  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: کہ بہر نوع ازین خاندان ازین محلہ و ازین دیہ و  
 و ازین شہر کینیہ کشی و کتہ کار را، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰: بہستان ہر دو جان او یعنی ہر دو پای ہر زورہ  
 جان او را کشیدہ بہستان، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
 بزرگتر او را ہوش و دل بگردان یعنی دل او گمراہ کن، و سلسلہ ۶۰  
سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰  
 دل و نیت، و سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰ سلسلہ ۶۰





[illegible]









[illegible]













ای موم بده مرا پروزی که تو هستی از پر و زر هلاک کننده دشمنان

له اسمع . واپرو صدر . داد و بدل ۶۴ . ووم سمد ۶۴

به بزرگتر روشن تر قبول کنم دوستی و ستایش کردن یعنی تراستایم و

دوست باشم . داد و بدل ۶۴ . ووم سمد ۶۴

واسو و سو و سو ۶۴ . و سو ۶۴ . سمد ۶۴ . و سو ۶۴

۶۴ سو و سو . سو ۶۴ . سو ۶۴ . سو ۶۴ . و سو ۶۴

۶۴ سو ۶۴ . دوستی ستایش کننده را بهتر دادم او را و مرد گفت

که کار دین و گرفته بزرگ تر است <sup>اشک</sup> مراد آنی که او را مرد گفت که کار دین و

گرفته جاری کننده را بسیار نیکی و خوبی دادم و دهم این دین که جاری

میشود از بهمت گرفته کاران و دین دار است هر که معنی زند و ستا

در دل فمیده بخواند او را گرفته عظیم و اجر عظیم دهم و جایگاه او بهشت

روشن اشوان پروان او دهم . داد و بدل ۶۴ . و

کل ۶۴ . و سو ۶۴ . و سو ۶۴ . و سو ۶۴

سو ۶۴ . و سو ۶۴ . غیب دان و دان و را و کران بار

سرشتید ترا از میثوان . داد و بدل ۶۴ . و کل ۶۴





[illegible]



[illegible]

[illegible]





و در ده دین صد - اید - صد - در نیک گفتار هستم  
 و در بد و زشت گفتار نا هستم ، و در دین و دینم صد -  
 و در ده دین صد - اید - صد - در نیک  
 کردار هستم و در بد کردار نیستم ، و در نیک و بد  
 سودا و دینم صد - اید - صد - در فرمان بردار  
 هستم و در بی فرمان نا هستم ، و در نیک و بد  
 نیکم صد - اید - صد - در پاکان و اشوان منم و در  
 نا پاکان و دروندان نا هستم ، و در نیک و بد  
 و در نیک - صد - اید - صد - در دین و دینم صد -  
 و در دین و دینم صد - تا آنکه از آن کس خواستن آخر مینوا  
 را هست از هر طاعت و کار نیز همین هست ایدون ،  
 و در نیک - صد - اید - صد - در نیک و بد  
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - و ایدون  
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - و ایدون  
 و در نیک و بد - صد - اید - صد - و ایدون











کتابخانه و اندوخته - سر دفتر ۶۴۴ - سر دفتر ۶۴۴

م. د. : پیروز کرو فتح مند ہستہ ترا صفت کنندگان یعنی ترا

پرستش کنندگان ، یوم سوادید . سوادید . و سوادید سوادید

دند. وایندند. کج. : ظاهر این گفتار کاشا، و سم

درد - ۱۳۹۴ - ویراسته در ۱۳۹۵ - ویراسته در ۱۳۹۶

کوفته را نماز از مردمان و از کاه و کوفته ان نماز مردمان را،

۶۴. فصل در بیان طبع و خلق آدم علیه السلام

۱۰۰ سطر درید . سه صد و بیست و شش سطر درید . یک سطر درید .

ندیدم . و بعد دیدم . فاعلمی پس بدیدم . : کاو را بن

یعنی سخن شیرین خواندن فحش نگفتن و کاور را بفتح و همت خواند

و کا درابہ و ستر و خورش و کا و را بجایه یعنی بسرماہ جامہ پوشانیدن

و کا و را نیز یب و زینت آرستن و نگه با کوسفندان کردن ،

[illegible]

ما را به خورش و شیر و بچه نعمت و پرورش میدهد، و در سینه

۶۴ کی سند راجہ - ۱۷۴۵ کی سند ۶۴۰۰ - ۲۵ سکن : ہوم اینڈ



زر زنگ بلند تن رامی نیرم ، ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

هوم فرا سینه افرونی کننده جهان و نعمت این زمین رامی نیرم یعنی هوم

اشو که بر کوه هبتیا برز هر روز با گوید شاه پیرش کرده در دریا زوریش

می ریزد از آن خرفستان دریا یک لحظه جهان را خاک کند اگر یک روز

از پیرش خالی باشد ، ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

که از زره است چون که بر ستا خیزد پنجاه و هفت سال مانی خواهد بود

ابر با میوه آن هوم درخت برابر آب خواهند آورد و بر زمین

خواهد افتند و مانند آن که آن وقت باشند آن میوه را خواهند خورد

اگر از زمان باشند ، ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶ ۶۴۶

زرتشت استخوان ایدون اشو و پاک افرونی کننده رامی نیرم ،

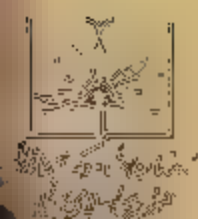




بنام خدا ابرو بختش اینده خشتش

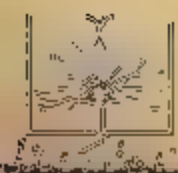
در خشتش اینده خشتش









[illegible]











[illegible]







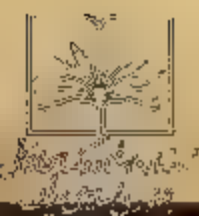




[illegible]





[illegible]





[illegible]





[illegible]







[illegible]





سبع. واطم من سبع. ودهد (ح). واصل سبع. واصل

درست، و اصل هر یک، و اینها هم در دست.

سورة انا و الله رب العالمين

سنة ثمان مائة وثمانين وستمائة

۴۲۸ قسریں ۷۳۵۰ سے ۳۱۵۰ تک

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

دردند. و در هر حال، بصیرت است. استیعوب است. استیعوب است.

[illegible]

سید علی نقی و ائمه اطهار علیهم السلام

۱۱۱ ویرتو و سلو و ام ۱۱۱ لید و سسورا سد

کسب و کرم و رعیت و کسب و کرم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

عزیز علی صاحب

من سورة التيسر ۱۱۱ له ولسه ۱۱۱





مجلس اول در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

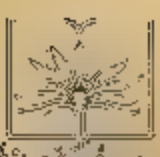
و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال



ستور کاوس  
ہلک بن بن سب و رکوی  
بن و ستور سکا مرست  
نہ نہ طلس

























و اما در این باب که در کتاب آمده

۱۴۱ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۲ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۳ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۴ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۵ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۶ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۷ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۸ که در این باب که در کتاب آمده

۱۴۹ که در این باب که در کتاب آمده

۱۵۰ که در این باب که در کتاب آمده

۱۵۱ که در این باب که در کتاب آمده

و اما در این باب که در کتاب آمده



سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

دستور و دستور و دستور و دستور و دستور

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان

سازان و ساسان و ساسان و ساسان و ساسان



سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

نہ دیا ہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔

سے رہے۔ یہی ہے۔ دیا ہوا ہے۔ دیا ہوا ہے۔



[illegible]

۴۴ تریدین داری. تلفه من یوسلوا کیتور

سید کن سرور ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کد وید لواند سرور کد سید راک. کاک

سید وید. ترید کی سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کاک سید. لوان ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کوس ۱۱۱۱ ترید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کاک سید. کاک سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ کاک سید. سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

کولند کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

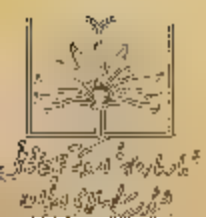
سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید کاک ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱



[illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا لنهتدي لاه

لنا انما نعبد الله

والنبي صلى الله عليه

والآله الطيبين

الطاهرين

الذين هم

البرية

الذين هم

الذين هم

الذين هم

الذين هم

الذين هم

الذين هم













تو به من خبر ده که در این کتاب چه نوشته است

این کتاب از کتب قدسی است که در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

نوشته شده است و در این کتاب

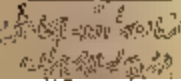
نوشته شده است و در این کتاب







五

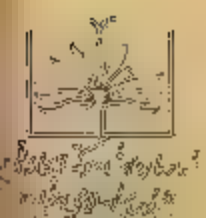




[illegible]





[illegible]







پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و

پروند. بدستش در دستش. که بدو در دستش. و



که گویند و اینست که در این کتاب

در این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب

و این کتاب و این کتاب و این کتاب





[illegible]

مسلم



[illegible]





لحم کاه و رائد کاه سر و د ۰۴۰ د کاه کاه

مجلد دوم، جلد اول، کتاب اول، فصل اول

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

١٥٠

روز شنبه ۱۳۸۱ هجری قمری  
ساعت ۶:۰۰ صبح روز شنبه

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

سکون و سکون

وَرَدُ سِرِّ سَلَامٍ وَكَفَى سِرِّ سَلَامٍ - وَرَدُ

1000 1000  
 1000 1000

اردو. دکنی. سن ۱۸۶۰. و. ۱۸۶۱. سن ۱۸۶۲.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

کدام که لوحه ای است

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥  
 ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

و الله اعلم بالصواب



۱۴۳۰



وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

كَذَلِكَ لَوْ أَنَّكَ لَمْ تَكُنْ

بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ







۱۳۱۱ هـ - ۱۳۱۲ هـ - ۱۳۱۳ هـ - ۱۳۱۴ هـ - ۱۳۱۵ هـ

۱۳۱۶ هـ - ۱۳۱۷ هـ - ۱۳۱۸ هـ - ۱۳۱۹ هـ - ۱۳۲۰ هـ

۱۳۲۱ هـ - ۱۳۲۲ هـ - ۱۳۲۳ هـ - ۱۳۲۴ هـ - ۱۳۲۵ هـ

۱۳۲۶ هـ - ۱۳۲۷ هـ - ۱۳۲۸ هـ - ۱۳۲۹ هـ - ۱۳۳۰ هـ

۱۳۳۱ هـ - ۱۳۳۲ هـ - ۱۳۳۳ هـ - ۱۳۳۴ هـ - ۱۳۳۵ هـ

۱۳۳۶ هـ - ۱۳۳۷ هـ - ۱۳۳۸ هـ - ۱۳۳۹ هـ - ۱۳۴۰ هـ

۱۳۴۱ هـ - ۱۳۴۲ هـ - ۱۳۴۳ هـ - ۱۳۴۴ هـ - ۱۳۴۵ هـ

۱۳۴۶ هـ - ۱۳۴۷ هـ - ۱۳۴۸ هـ - ۱۳۴۹ هـ - ۱۳۵۰ هـ

۱۳۵۱ هـ - ۱۳۵۲ هـ - ۱۳۵۳ هـ - ۱۳۵۴ هـ - ۱۳۵۵ هـ

۱۳۵۶ هـ - ۱۳۵۷ هـ - ۱۳۵۸ هـ - ۱۳۵۹ هـ - ۱۳۶۰ هـ

۱۳۶۱ هـ - ۱۳۶۲ هـ - ۱۳۶۳ هـ - ۱۳۶۴ هـ - ۱۳۶۵ هـ

۱۳۶۶ هـ - ۱۳۶۷ هـ - ۱۳۶۸ هـ - ۱۳۶۹ هـ - ۱۳۷۰ هـ

۱۳۷۱ هـ - ۱۳۷۲ هـ - ۱۳۷۳ هـ - ۱۳۷۴ هـ - ۱۳۷۵ هـ

۱۳۷۶ هـ - ۱۳۷۷ هـ - ۱۳۷۸ هـ - ۱۳۷۹ هـ - ۱۳۸۰ هـ

۱۳۸۱ هـ - ۱۳۸۲ هـ - ۱۳۸۳ هـ - ۱۳۸۴ هـ - ۱۳۸۵ هـ



[illegible]













فَوَدَّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا سَاحِيًا

وَمِنْ اَمْرِ سَاحِيٍّ اَنْ تَكُنْ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا

سَاحِيٍّ اَمْرًا سَاحِيًا



[illegible]

نور سار ... ح تیرا لستیم و ...

که یکد ساله بود و ...

م ... و ...

... و ...

در ... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

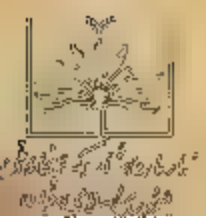
... و ...

... و ...

... و ...

نور سار



[illegible]

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّكَ وَيُخَصُّكَ  
بِهِمْ . ثُمَّ إِنَّكَ إِذَا  
تَنَاسَلْتَهُمْ لَمَّا رَأَيْتَهُمْ  
وَأَنْتَ وَآلُكَ : هُمْ عَدُوٌّ لَّكَ  
وَلَهُمْ كِتَابٌ كِتَابُكَ وَهُمْ  
عَدُوٌّ لَّكَ . وَبَرِّئْ سَائِرَ  
النَّبِيِّينَ كَيْدًا وَسُوءًا .  
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِكُونَ  
وَأَمَّا بَنُو إِسْرَءِيلَ  
فَمَنْ دَخَلُوا عَصَاكَ  
أَلْعَنُوا لَكَ الْكَافِرِينَ  
وَالْمُشْرِكِينَ وَجَمِيعَ  
الْمُكَلِّفِينَ . ثُمَّ إِنَّكَ  
إِذَا تَنَاسَلْتَهُمْ لَمَّا رَأَيْتَهُمْ  
وَأَنْتَ وَآلُكَ : هُمْ عَدُوٌّ لَّكَ  
وَلَهُمْ كِتَابٌ كِتَابُكَ  
وَهُمْ عَدُوٌّ لَّكَ . وَبَرِّئْ  
سَائِرَ النَّبِيِّينَ كَيْدًا  
وَسُوءًا . وَأُولَئِكَ  
هُمُ الْمُفْلِكُونَ .









[illegible]

1304





۴۴ سید علی بن ابی طالب علیه السلام در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۰۴۰ در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۰۴۰ در روز شنبه ۱۰۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰

در روز شنبه ۱۱۴۰ در روز شنبه ۱۱۴۰



وَأَمَّا كَيْفَ تَصْعَدُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ وَتَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَنْصَلِبُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ وَتَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَصْعَدُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ وَتَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَنْصَلِبُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ وَتَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَصْعَدُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ وَتَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ

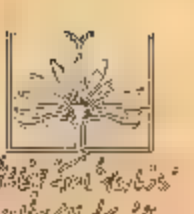
وَأَمَّا كَيْفَ تَنْصَلِبُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ وَتَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَصْعَدُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ

الَّتِي تَصْعَدُ فِي الْبُحْرِ وَتَنْصَلِبُ فِي الْبُحْرِ

وَأَمَّا كَيْفَ تَنْصَلِبُ الْوُجُوهُ فَهِيَ كَالْجِبَالِ



شبه

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶ کسک و سس ۴۴۴ ، سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

سس ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۴۶۶





[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

والذي هدانا لهذا

الذي كنا في ضلال مبين

سكان





کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران



מלך ישראל ויהוה אלהינו יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד

יהוה אחד יהוה אחד יהוה אחד



مرکز جمع کردن و توزیع مواد

מִכָּל הַיָּמִים הַזֵּה וְעַד הַיּוֹם הַזֶּה

مردان سزایه و کمال و شرف و شرف

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

1. *Handwritten text in Arabic script, likely a list or index.*

10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ع. س. ج. و. ث. ح. ك. د. ر. ز. هـ. ط. ي. ق.

[illegible]

دینت سپردم که در سجده و رکوع و تشهد و قنوت و غیره

[illegible]

نیز در این کتب به شرح کتابت و نقل

من بعد از این که در این کتاب

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وآلِهِ الطيبين الطاهرين

أما بعد فإن من أعظم نعم الله تعالى

عليه أن جعل في كتابه العزيز

آياتاً دلالة على وحدانيته

وآياته على عظمته

وآياته على جلالته

وآياته على كبريائه

وآياته على قبحه

وآياته على عظمته

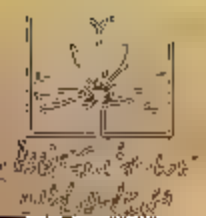
وآياته على جلالته

وآياته على كبريائه

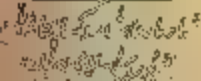
وآياته على قبحه

والله



[illegible]

۲۱۵



[illegible]





[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

فإن الله قد علم أن

العلماء هم أئمة الأمة

وأنهم هم الذين يهدون الأمة

إلى صراط مستقيم

وأنهم هم الذين يبينون للناس

الدين الحق والعدل

وأنهم هم الذين يبينون للناس

الدين الحق والعدل

وأنهم هم الذين يبينون للناس

الدين الحق والعدل

وأنهم هم الذين يبينون للناس

الحمد لله



[illegible]

[illegible]

[illegible]



لنم انهم ان كرمات لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

وهم سلفنا كلهم لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا ولا سلفنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

انهم انهم سلفنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

لا انا ولا اباي ولا اجدادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

لا انا ولا اباي ولا اجدادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

سلفنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

سلفنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

ولا اولادنا لا انا ولا اباي ولا اجدادنا

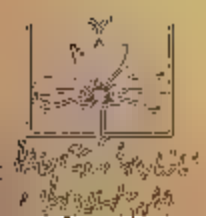
[illegible]





[illegible]



[illegible]





[illegible]







عنه و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

التي هي في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام

في سبيل الله و قد بلغ من هذا ما هو عليه في هذه الايام



[illegible]





[illegible]





سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام

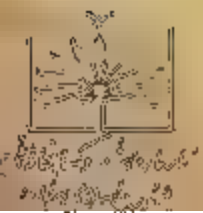
سیدنا وعلو علیہ السلام علیہ السلام



اولیاد و سالار و شاعر که در او کمال

و اله و در آن سال و در آن سال

۱۵۹۷





ملک این کتاب مستن ب دستور چو دست  
 کاوس بن دستوران دستور  
 پیکان دستور بنده  
 هر کسی دعوی  
 کند مالک  
 و مایل  
 است











